

نقد کتاب توماس پیگتی

سرمايه

در قرن بیست و یکم

حسین مرادیگی (جمه سور)

فهرست مطالب:

توضیحی در مورد ایجاد تغییراتی در نقد کتاب پیکیتی

بخش اول

پیشگفتار (بعنوان مقدمه)

توضیح کوتاهی در مورد نقد کتاب پیکیتی بعد از دو سال

کتاب پیکیتی به اختصار

رابطه توزیع و شیوه تولید

"پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد"

سرمایه چیست؟

بازدهی سرمایه

بارآوری نهائی سرمایه (Marginal Productivity of Capital)

میل سرمایه به رکود تدریجی

ادامه انباشت سرمایه علیرغم رکود اقتصادی

مقایسه سهم بالای سرمایه داران به نسبت درآمد داخلی سالیانه

تراکم سرمایه، توزیع کل ثروت اجتماعی میان سرمایه داران

بخش دوم

در جستجوی "معضل" سرمایه داری؟

پیکیتی و قانون گرایش نزولی نرخ سود مارکس

نگاهی به وضع طبقه کارگردر انگستان در دل اوضاع فعلی این کشور

گفتار پایانی

نقد کتاب توماس پیکتی: "سرمایه در قرن بیست و یکم"

حسین مرادبیگی (حمه سور)

توضیحی کوتاه در مورد ایجاد تغییراتی در نقد کتاب پیکیتی

تصمیم من به نقد کتاب پیکیتی و انتشار آن، مصادف بود با سالهای بعد از بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ و حرکت‌های اعتراضی آن دوره علیه نابرابری اقتصادی از جمله بویژه اعتراض به فشار دول بورژوازی بعد از این بحران در تحمیل بیشتر سیاست "ریاضت کشی اقتصادی" به طبقه کارگر و از این طریق به کل جامعه. رکود اقتصادی که از اواخر سال ۲۰۱۹ شروع و تمام یا اکثر کشورهای سرمایه داری و دول بورژوازی مربوطه را فراگرفت و در ادامه با شیوع بیماری کرونا تشدید شد، موجب شد که نقد خود از کتاب پیکیتی را یک بار دیگر منتشر کنم. مروری مجدد بر آن در ماه مه ۲۰۲۳، نیاز به ایجاد تغییراتی در آن را برایم ضروری کرد، از جمله انتقال بعضی از تیترهای آن که به موضوع مشابهی پرداخته اند از بخش اول به بخش دوم، دیگری تکمیل کردن مواردی که به استدلال بیشتر و روشنتری احتیاج داشتند، در عین حال در حد ممکن فشرده تر و موجزتر کردن کل نقد خود از کتاب پیکیتی.

بخش اول

بعنوان مقدمه

در سال ۲۰۰۸ به دنبال بحران جهانی سرمایه، نه تنها سخنگویان اصلی بورژوازی مانند جرج سوروس، حتی سخنگویان رسمی کلیسا نیز گفتند، در مورد سرمایه داری حق با مارکس بود. کاپیتال مارکس دوباره جزو کتابهای پر فروش سال شد و خواندن آن بویژه در میان نسل جوان اروپا رواج یافت. روزنامه گاردین در مورد این بحران که عده ای از سخنگویان بورژوازی آن را مرگ کاپیتالیسم نام نهادند در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۸ با کمی تخفیف آن را نه مرگ کاپیتالیسم، که تولد دوره جدیدی در آن را اعلام کرد(۱). روزنامه نیویورک تایمز در ۲۶ اکتبر همان سال نوشت که دهها هزار کارگر در شهرها و مراکز مختلف کار در آمریکا دارند بیکار میشوند (۲). نوشتند که شهرهای واشنگتن و نیواورلئان و نیویورک از نظر اجتماعی، با نایروبی و کنیا و سواحل عاج قابل مقایسه اند. از شکست خود کاپیتالیسم صحبت کردند و گفتند که این بحران مدل اقتصادی ای را بی اعتبار کرده است که به قیمت بی ثباتی همه گیر، نابرابری وسیع و نابودی محیط زیست برای یک نسل بر جهان تسلط داشته است. مجله اکونومیست، در ماه اکتبر همان سال نوشت که در ۲۵ سال گذشته که از عمر لیبرالیزه کردن بازار میگذرد، صدها میلیون نفر از مردم (جهان) به فقر مطلق کشانده شده اند، در حالیکه تخمین زده اند که این دهه، ما احتمالاً شاهد سریعترین رشد را از لحاظ درآمد سرانه در تاریخ خواهیم بود (۳). روزنامه تایمز در همان روزها با اشاره به عکس مارکس به خوانندگان خود در مورد این بحران و رکود همراه آن که لگدی است به ایدئولوژی

کاپیتالیسم، هشدار میداد (۴). اینها از جمله مواردی از دهها مورد از عکس العمل سخنگویان رسمی و رسانه‌ها و میدیای کشورهای سرمایه‌داری غرب در مورد کاپیتالیسم در جریان بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ بودند. در آن روزها و ماهها اگر یک استاد اقتصاد به خود جرات میداد کتابی با عنوان "کاپیتال در قرن بیست و یکم" بنویسد، حال با هر درجه از اعتراض به نابرابری و خواست تعدیل ثروت در آن، اما مینوشت، ثابت شد که نظرات مارکس در مورد سرمایه‌داری "قیامت‌گرا" (Apocalyptic) است و یا در این یا آن مورد نیز نادرست و غلط از آب درآمده است، نه تنها بخشی از سوسیال دموکراسی و میدیای لیبرال جرات تبلیغ برای آن را نداشتند، بلکه حتی دست راستی‌ترین سخنگویان بورژوازی نیز سر را پائین انداخته و با سکوت از کنار آن رد میشدند. حدود شش سال بعد از آن، در اوایل سال ۲۰۱۴ در دل اعتراض عمومی به نابرابری و به تهاجمی که سرمایه‌داران و دول بورژوازی به طبقه کارگر و به کل جامعه سازمان داده بودند و تا کشتار کارگران معادن ماریکانا در آفریقای جنوبی نیز پیش رفتند تا بحران اقتصادی خود را تخفیف دهند، استاد اقتصاد دانشگاهی در فرانسه به نام پیکیتی ظاهراً "فرصت را درمی‌یابد" و کتابی با عنوان "کاپیتال در قرن بیست و یکم" منتشر میکند. در جهت رفع نگرانی از بورژوازی و سخنگویان آن در مورد تبیین مارکس از آینده کاپیتالیسم، نظرات مارکس را بدون هیچ استدلالی در این یا آن مورد از تحلیل سرمایه، "قیامت‌گرا" و "غلط از آب درآمد" میخواند. در کنار آن به وجود نابرابری در سرمایه‌داری، نظم دلخواه و مورد علاقه خود، اعتراض میکند. خواستار دخالت دولت در تعدیل ثروت و بستن مالیات تصاعدی بر درآمد و سرمایه و ثروت ناشی از ارث میشود. این مجموعه در یک کتاب، در آن روزها در شرایط گسترش اعتراض عمومی به نابرابری، نه تنها باب طبع سوسیال دموکراتها

و روشنفکران چپ لیبرال که باب طبع رسانه‌ها و میدیای لیبرال و حتی بخشی از راست بورژوازی نیز بود. اینها ظاهراً کافی بود تا بخشی از سوسیال دموکراسی، انگار گم شده خود را یافته‌اند، جلد بدلی سرمایه توماس پیکیتی را در هوا بپایند تا آن را به جای کاپیتال مارکس به جامعه قالب کنند که گویا کاپیتال آن کتاب بود، نه کاپیتال مارکس، و از آن به عنوان پروژه‌ای علیه بازگشت مارکس استفاده کنند. در همیاری با این شوی اقتصادی، رسانه‌ها و مطبوعات لیبرال از جمله مطبوعاتی که بالاتر نیز به آن اشاره کردم، همچنین میدیای مختلف از قبیل بی بی سی و سی ان ان و غیره به کار افتادند و فضا را برای هلهله و شادی اینها گرم کردند تا ماحصل اوضاع بعد از بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ را به نفع طبقه بورژوا مصادره کنند. حتی بیلاردی مانند بیل گیتس نیز از کتاب پیکیتی استقبال کرد و نوشت که با همه نکات پیکیتی موافق است. همراه اینها مسابقه مترجمین مختلف برای سهم‌بری از کالائی که روانه بازار شده بود، شروع شد. اما جار و جنجالی که راه انداختند زیاد طول نکشید. تمام شدن بی سر و صدای جریان پیکیتی و کتابش، بی اعتباری این پروژه علیه مارکس را، اثبات کرد. تاریخ مصرف هر دو، هم پیکیتی و هم کتابش، با آن به سر رسید و محتوای آن نیز به بایگانی سپرده شد. واقعیت زمخت سرمایه در قرن بیست و یکم، توجیه‌گریهای بیمایه از آن و نویسنده آن را به حاشیه راند. اگر برای بخشی از سوسیال دموکراسی، کار پیکیتی مجال جنجالی علیه بازگشت مارکس را فراهم کرد، بخشی از چپ لیبرال بویژه نویسندگان نیولفت ریویو (New Left Review) و ماننتلی ریویو (Monthly review) را که نقدشان از سرمایه از نقد نئوکلاسیکها فراتر نمی‌رود، شگفتزده کرد. دیدن یکی دو نقد سطحی از زبان پیکیتی به عنوان یکی از سخنگویان نئوکلاسیکها از مکتب اقتصادی اش، آنان را چنان به وجد آورده بود که نه تنها هدف سیاسی پشت انتشار کتاب پیکیتی

را نادیده گرفتند، بلکه در گسترش آن هیاهو، عملاً به نفع او سهیم شدند. جان بلامی فاستر (John Bellamy Foster) و میشل د. بیتز (Michael D. Yates)، دبیر و دبیر راهنمای نشریه مانثلی ریویو نوشتند که فرمول پیشنهادی پیکتی، "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد"، "معضلی" را که ظاهراً تا حال متوجه آن نشده بودند برایشان حل کرده است. ظاهراً با کتاب پیکتی پی بردند که سرمایه داری به نابرابری تمایل دارد! (نشریه نگاه، دفتر بیست و نهم، جان بلامی فاستر و میشل د. بیتز، "پیکتی و بحران نئوکلاسیک"، ترجمه پرویز قاسمی).

توضیح کوتاهی در مورد نقد کتاب پیکتی بعد از دو سال:

وقتی کتاب پیکتی منتشر شد من هم کنجاو شدم، مثل خیلی ها، که بدانم آن کتاب با آن عنوان گنده اش ("کاپیتال در قرن بیست و یکم") راجع به چیست و در این مورد چه میگوید؟ کتاب را تهیه کردم اما به دلیل در جریان بودن پروسه معالجه، خواندن آن برایم مقدور نبود. وقتی بهبودی موقتی حاصل شد آن را خواندم و با یادداشت برداری مختصری تصمیم گرفتم آن را نقد کنم. نه به این خاطر که حاوی نکات مهم و قابل طرحی از نظر اقتصادی بود و میبایست جواب میگرفت، بلکه اولاً به خاطر جاروجنگالی که با انتشار این کتاب علیه مارکس راه انداختند، ثانیاً به این خاطر که نشان دهم وقتی که رسانه ها و میدپای بورژوازی افکار عمومی را شکل میدهند حتی عامیانه ترین نظرات اقتصادی را اگر بدانند که به ادامه سلطه بورژوازی و پوشاندن و توجیه استثمار طبقه کارگر کمک میکند، به عنوان "شاهکار اقتصادی" به جامعه قالب میکنند. کتاب "کاپیتال در قرن بیست و یکم" پیکتی یکی از این نمونه ها است. به قول خواننده

ای، یک کتاب Wonky (سطحی و ضعیف) از هر نظر، در یک روز تا حد یک "شاهکار" ارتقاء پیدا کرد! ثالثاً، به این امید که تلاشی باشد برای توجه دادن بیشتر نسل جوان کمونیست طبقه کارگر به ضرورت خواندن کتاب کاپیتال مارکس به عنوان پشتوانه محکم پراتیک کمونیستی برای تغییر وضع موجود.

با بازگشت مجدد بیماری در اوایل سال ۲۰۱۵، علیرغم یادداشت برداریهای سال قبل، با توجه به وضعیت جسمی ای که داشتم موقتاً از این کار صرفنظر کردم. به تشویق فاتح شیخ در چند ماه گذشته که باز بهبودی موقتی حاصل شد، علیرغم فشار جسمی زیاد، تصمیم گرفتم نکاتی را که در این نوشته می‌گنجد و در مورد آن کتاب از نظر من کفایت میکند، روی کاغذ بیاورم. چرا که آن کتاب، بسیار طولانی، به شدت تکراری و خسته کننده است. هرچند پیکیتی در جواب به منتقدین طولانی بودن کتابش گفته است: "به این خاطر آن را طولانی نوشته است که خواسته است "سوخت و ساز سرمایه!" را در ابعاد مختلفی شرح دهد." (۶)!

۱- کتاب پیکیتی به اختصار

پیکیتی میگوید: "کتاب او قبل از هرچیز راجع به "تاریخ توزیع درآمد و ثروت" است (۷). او این "تاریخ" را نه برپایه آن یعنی شیوه تولید سرمایه داری، بلکه بر اساس تقسیم "درآمد از کار و درآمد از سرمایه" توضیح میدهد. او همچنین با مقایسه آمارها و اطلاعاتی که جمع آوری کرده است به این "نتیجه" رسیده است که علت انباشت و نرخ بالای بازدهی سرمایه سرمایه داران، و لذا وجود نابرابری حاصل از آن، همانطور بزعم او در قرن نوزدهم و بیستم و اکنون در قرن بیست و یکم نیز در این است که "نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد (رشد عمومی اقتصاد) پیشی گرفته است" ($g < r$). او با این نگرش و با فرمول دیگر خود که آن را "اولین

فرمول پایه ای کاپیتالیزم" می نامد به سراغ تعیین نسبت درآمد سرمایه داران و سهم آنان به نسبت تولید سالیانه داخلی رفته است! پیکیتی در عین حال، دنبال "معضلات" یا معضلات" سرمایه داری در قرن بیست و یکم است که باز هم به خیال خود آن "معضلات" را علت افزایش نابرابری و مانع تخفیف در آن میدانند. لذا برای رفع "آن موانع"، سیستم مالیات بندی بر درآمد سرمایه داران بویژه بر درآمد ناشی از ارث را پیشنهاد میکند. اینها در واقع محورهای اصلی کتاب پیکیتی را تشکیل میدهند.

آنچه که در این مدل "نئوکلاسیکی" تحلیل از اقتصاد سیاسی که پیکیتی یکی از شاگردان آن است، غایب و اساساً حذف است، رابطه کار مزدی و سرمایه است که پایه و اساس سیستم کاپیتالیستی را تشکیل میدهد، به این دلیل در این کتاب که ظاهراً اسم آن "کاپیتال" است چیزی راجع به پروسه کار در تولید سرمایه داری، یعنی تقابل کمیتی از کار زنده با کمیتی از کار مادیت یافته در پروسه تولید که ارزش را به ارزش اضافه بسط داده و شیوه تولید سرمایه داری را شکل داده و توضیح میدهد، پیدا نخواهید کرد. تحلیل وارونه پیکیتی از سرمایه، کل کتاب پیکیتی را، هرچه هست، به سرمایه داری بی ربط کرده است. انگار او آخر قرن نوزدهم است، یکی از اینها برگشته است و دارد این مدل اقتصادی را در دهه دوم قرن بیست و یکم که اکنون هرکارگری میدانند که سود و انباشت سرمایه سرمایه داران از تصاحب کار اضافی روزانه او تامین میشود، بدون رابطه ویژه سرمایه با کار، رابطه کار مزدی و سرمایه، بازگو میکند! باهم صحت ادعای خود را در نقد این کتاب مرور میکنیم. ابتدا از اصل موضوع مورد مطالعه او یعنی شیوه توزیع شروع میکنم.

۲- رابطه توزیع و شیوه تولید

همانطور که پیشتر گفتم، پیکیتی تاریخ توزیع درآمد و ثروت و خود درآمد را هم بدون ربط آن به شیوه تولید کاپیتالیستی (رابطه کار مزدی و سرمایه)، بر اساس تقسیم درآمد، به درآمد از کار و درآمد از سرمایه توضیح داده است و همین را هم مبنای نسبت سهم سرمایه داران به نسبت درآمد داخلی سالیانه قرار داده است.

از توزیع ثروت نمیشود شروع کرد و راجع به آن حرف زد بی آنکه قبلاً راجع به اقتصاد کاپیتالیستی، که مبنای واقعی و مادی توزیع است، صحبت کرد. باید اول راجع به خود شیوه تولید کاپیتالیستی صحبت کرد، بعد شیوه توزیع را در آن توضیح داد. همانطور که راجع به جامعه هم نمیتوان صحبت کرد بی آنکه از اقتصاد سیاسی آن جامعه در گذرگاه تاریخی و مشخص صحبت کرد. رابطه تولید اساس تاریخ جامعه را تشکیل میدهد و توزیع در آن نیز بر این مبنا صورت گرفته و صورت میگیرد.

شروع از توزیع، بر اساس درآمد از کار و درآمد از سرمایه، شروع از نمودهای ظاهری در مورد خود شیوه توزیع است. ظاهر را وقتی نگاه میکنید یکی صاحب سرمایه است و درآمد خود را از سرمایه اش به گفته پیکیتی از طریق سود و بهره و اجاره و غیره تامین میکند. و دیگری هم از طریق کارش (مزد و حقوق و غیره) ص ۱۸ کتاب پیکیتی.

سوال این است که این درآمد از سرمایه و درآمد از کار، سود و بهره و اجاره و مزد، از کجا آمده است؟ مسیر و بستر واقعی آن کدام است؟ اگر تولیدی در کار نباشد و به سرمایه تبدیل نشود، کسی که کار میکند از کجا مزد خود را دریافت میکند؟ و اگر نیروی مولده اجتماعی کار تولید نکند، سرمایه دار درآمد

خود را از کجا تامین خواهد کرد و اصولاً بدون صحبت از شیوه تولید مگر میشود از تولید سالیانه در جامعه صحبت کرد؟ بدون شیوه تولید و شکل گرفتن سازمان جامعه حول آن مگر انسانها در ادوار مختلف می توانستند وارد زندگی اجتماعی و زنده خود شوند؟ تولید داخلی سالیانه یک کشور مگر چیزی جز تولید ارزش در مدت یک سال است. لذا باید توضیح داد که این تولید ارزش در سیستم کاپیتالیستی بر چه اساسی و چگونه تولید میشود؟ کسی که ادعای تحلیل اقتصاد سرمایه داری را دارد اگر از شیوه توزیع شروع میکند نمی تواند شیوه تولید و پروسه کار در تولید کاپیتالیستی را جا بگذارد، و اگر آن را جا میگذارد میخواهد از وارد شدن در رابطه کار مزدی و سرمایه اجتناب کند. خود را در تناقض می اندازد، اما آن را بر وارد شدن در این رابطه ترجیح میدهد.

سودها و بهره ها و اجاره ها و درآمدها هیچکدام وجود مستقلی خارج از چهارچوب سیستم کاپیتالیستی مبتنی بر رابطه کار مزدی و سرمایه ندارند، همه آنها در این رابطه معنی پیدا کرده و قابل توضیح اند. برای مثال بانک مرکزی یک کشور سرمایه داری برای کاهش تورم، نرخ بهره بانکی را افزایش میدهد، بلافاصله به رکود و حتی توقف خانه سازی و خرید و فروش مسکن می انجامد و همینطور بر اجاره و سود و غیره نیز تاثیر میگذارد، یا رکود در بخش مسکن به نوبه خود به کاهش رشد اقتصادی در سطح اقتصاد یک کشور کمک میکند.

پیکیتی از توزیع بر اساس درآمد از کار و درآمد از سرمایه شروع کرده است تا در مورد شیوه تولید سرمایه داری و نقش کار زنده در این شیوه تولید اجتناب کند. بحث رابطه ویژه سرمایه با کار، قلمروهای ممنوعه اقتصاد دانان بورژوا از جمله بویژه پیکیتی است در کتابش. مشکل آنها معرفتی نیست که گویا از منشاء سود و ثروت

بورژوازی بی اطلاعند. "علم" اقتصاد بورژوائی که کارش کتمان منشاء سود و ثروت بورژوازی از طبقه کارگر است به آنها میآموزد که چگونه اقتصاد سیاسی را از دید سرمایه دار بعنوان مجموعه ای از پول و کار و ابزار تولید، آنچه که سرمایه دار روزانه با آن سرو کار دارد، تحلیل کنند تا منشاء سود و ثروت بورژوازی را که چیزی جز استثمار طبقه کارگر نیست از این طبقه کتمان کنند. پیکیتی با نگرش اقتصادی اش در این مورد سنگ تمام گذاشته است و پروسه کار در تولید سرمایه داری را کلا حذف کرده است. در دیدگاه او گویا یکی در آمدش از سرمایه اش است و دیگری در آمدش از کارش، بدون ربط این دو با هم در شیوه تولید سرمایه داری.

در جریان جار و جنجالی که آن روزها رسانه ها و مطبوعات و میدیای کشورهای سرمایه داری غرب حول پیکیتی و کتاب او راه انداختند که چیزی جز یک شوی اقتصادی در بازاریابی برای کتاب پیکیتی نبود، یکی از نویسندگان "لوموند دیپلماتیک" تحت تاثیر این فضا در مقاله ای در مورد کتاب پیکیتی نوشته بود، "تولید برای مارکس و توزیع برای پیکیتی"! انگار انعام پخش میکرد. لابد اطلاع نداشت که نقد عمیق مارکس به سرمایه در جلدهای مختلف کاپیتال کل کارکرد و اساس این شیوه تولید را بطور درخشانی پوشانده است که بخشا عده ای از اقتصاد دانان پیش از خود و هم عصر خود را نیز بر سر وارونگی شروع از رابطه توزیع و جا گذاشتن ربط آن بر اساس رابطه شیوه تولید، نقد کرده است.

اینکه شیوه تولید کاپیتالیستی و توزیع بر این اساس، منشاء نابرابری اقتصادی و اجتماعی و موجب فقر و فلاکت در جامعه و گسترش وسیع و هر روزه آن در قرن بیست و یکم است، امروزه نبایست نیازی به اثبات میداشت. پیکیتی هم تنها اقتصاد دان بورژوا نیست که این واقعیت را لاپوشانی کرده و از توزیع بدون ربط آن با

شیوه تولید کاپیتالیستی صحبت میکند. این روزها تینک تانکها (Think Thanks) ی مختلف این اقتصاد هم برای آرام کردن طبقه کارگر و جامعه که زیر فشار "ریاضت کشی اقتصادی" کمر خم کرده و هر آن انتظار اعتراض از آنان می‌رود، "اعتراض" ی توخالی از نوع پیکیتی را تکرار میکنند، بی آنکه خود سیستم کاپیتالیستی و سرمایه داران و دول بورژوازی را عامل و بانی این وضعیت معرفی کنند. برای مثال، مارک کارنی (Mark Carney) رئیس بانک مرکزی بریتانیا به سرمایه داران در مورد بازگشت مارکس در سخنرانی خود که عنوان آن "شبح سیاست پولی" است چنین هشدار میدهد. کارنی که در موقع سخنرانی، جلوی تصویر بزرگی از مارکس و کتاب سرمایه (که با پروژکتور روی دیوار انداخته بودند) ایستاده بود، می‌گوید: "(سخنانش)" درباره ی نابرابری و سیاست پولی "است." او سخنان خود را این طور شروع کرد که درآمدهای واقعی در دهه گذشته سقوط کرده و میراث یک "بحران مالی آتشنا" بر اعتماد به نفس و توسعه، سنگینی می کند، و ماهیت کار "توسط انقلاب تکنولوژیک دچار اختلال شده است! او سپس گفت که این جملات توصیف کننده ی شرایط قرن ۲۱ نیست، بلکه در مورد "اواسط قرن ۱۹ و زمانی است که کارل مارکس در کتابخانه بریتانیا چرکنویس کتابش را می نوشت و در رابطه با شبحی بر فراز اروپا، شبح کمونیسم، هشدار می داد".

او در ادامه می‌گوید: "به جای این که این به اصطلاح فراوانی ثروت یک "عصر طلایی جدید" به ارمغان بیاورد، برعکس "جهانی شدن"، با دستمزدهای پائین، ناامنی شغلی، شرکت های فراملیتی، و نابرابری های اقتصادی - طبقاتی عمیق همراه بوده است." او سپس هشدار میدهد که "حمایت جامعه از بازارهای آزاد در معرض خطر است".

سخنان کارنی در همین حدود در مقایسه با پیکیتی، هر دو مدافع سرسخت سرمایه‌داری، یکی بانکدار و دیگری مدرس اقتصاد در دانشگاهی در پاریس، سروته‌دارتر از تحلیل و ادعاهای پیکیتی در مورد نابرابری در سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم است.

۳- "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد"

پیکیتی در این خیال که با گفتن "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد" (رشد عمومی اقتصاد)، "راز" انباشت سرمایه را "کشف" کرده است و میتواند بعنوان اقتصاد دان جدیدی در اقتصاد سیاسی عرض اندام کرده و آن را ادعا کند، و حتی در مقابل مارکس نیز قد علم کند، وارد صحنه میشود.

نگاهی به نحوه استدلال پیکیتی در این مورد، "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد"، خالی از لطف نخواهد بود. پیکیتی قانون یا فرمول مورد نظر خود ($g < r$) را در صفحه ۳۵۳ کتابش زیر تیتر چرا بازدهی سرمایه از رشد بیشتر است؟ چنین توضیح میدهد:

"این یک واقعیت تاریخی غیرقابل بحث است که r نرخ بازدهی سرمایه حقیقتاً از g نرخ رشد اقتصادی در سرتاسر یک دوره زمانی طولانی، بیشتر بود." (۸). چرا؟ "دلایل" آن را در صفحه ۳۵۱ کتابش زیر تیتر مکانیسم بازدهی سرمایه، چنین توضیح داده است:

"اولین دلیل برای حد بالای تمرکز ثروت در جوامع سنتی زراعی و در یک مقیاس وسیعتر در همه جوامع قبل از جنگ جهانی اول (به استثنای جوامع پیشگامی که ... این است که در (آن جوامع) ، جوامع با رشد پائین، نرخ بازگشت سرمایه مشخصاً و ادامه دار بالاتر از نرخ رشد بود." (۹)

بیکییتی بی آنکه زحمتی برای استدلال در این مورد به خود بدهد و از نظر اقتصادی روشن کند که چرا نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد اقتصادی در جوامع سنتی و زراعی مورد ادعای او بالاتر بود و به چه دلیل فرمول مورد نظر خود را اکنون در مورد سرمایه داری در قرن بیستم و حتی قرن بیست و یکم نیز به کار می برد که هیچ تشابهی با دوران جوامع سنتی زراعی، ندارد، خیال خود را با "یک واقعیت غیر قابل بحث" و جوامع قبل از جنگ جهانی اول، "سنتی و زراعی بودند و رشد پائین بود"، بعنوان دلایل و شواهد تاریخی! راحت میکند. با "غیرقابل بحث بودن یک واقعیت" و "جوامع سنتی و زراعی" دیگر چه نیازی به استدلال است! "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد" در مورد درآمد بالای سرمایه داران به جای خود، درآمد حاصل از کار را بر چه اساسی میشود با آن توضیح داد؟

به همین دلیل بیکییتی از یک طرف به علت اغتشاش فکری و ناتوانی خود در اثبات آنچه که میگوید، حتی در بیان نحوه توزیع، و عجز او حتی در انطباق تحلیل اقتصادی خود از اقتصاد سیاسی با نابرابری مورد اعتراضش در آن، تاب مقاومت در مقابل نقدهای همراه با تشویق و تقدیر عده ای را نیز نیاورد. ناچار شد که بگوید منظورش را بد فهمیده اند، و فرمول خود، آنچه که او آن را یک "واقعیت غیر قابل بحث" میخواند، پس بگیرد:

"روشی که من رابطه بین $(g < r)$ را به عنوان نابرابری ثروت بیان کردم در بحثی که کتاب من حول آن صورت گرفته است به خوبی گرفته نشد - حتی در پلمیکهای پژوهشگران اقتصادی. در این مقاله، من به بعضی از تمهای کتابم باز میگردم و تلاش میکنم که در این مورد ابهام زدائی کرده و روی مباحث حول این تمها تمرکز کنم. برای مثال، من به فرمول $(g < r)$ به عنوان تنها و حتی اولین

ابزار در نظرگرفتن تغییرات در درآمد و ثروت در قرن بیستم یا برای پیش بینی مسیر درآمد و نابرابری ثروت در قرن بیست و یکم، نگاه نمیکنم. تغییرات نهادی و شوکهای سیاسی – که میتواند به عنوان عوامل بزرگ درون زا در ایجاد نابرابری و گسترش این پروسه نگریسته شود، نقش بزرگی در گذشته و احتمالاً در آینده بازی میکند. بعلاوه، من بطور حتم عقیده ندارم که $(g < r)$ ابزار مفیدی باشد برای بحث افزایش نابرابری درآمد از کار: مکانیزمها و سیاستهایی هستند که اینجا خیلی مربوط تر هستند، برای مثال، عرضه و تقاضای مهارتها و آموزش" (۱۰)

پس گرفتن ادعائی که کل کتاب پیکیتی بر آن بنا شده است و پیکیتی به خیال خود با آن میخواست بعنوان یک اقتصاد دان جدید در اقتصاد سیاسی و حتی در تقابل با مارکس عرض اندام کند، خواهی نخواهی، یعنی فروریختن همه آن ساختمان مقوائی که پیکیتی کل کتاب هفتصد صفحه ای خود را بر آن بنا کرده بود. و همین برای به بایگانی رفتن پیکیتی و کتابش کافی است.

مهارت و آموزش هم، آنچه که عده ای از سخنگویان چپ لیبرال در "نیولفت ریویو" و "مانتلی ریویو" را ذوق زده کرده بود که به زعم آنان پیکیتی در این مورد سنت شکنی کرده و دوستان نئوکلاسیک خود را نقد کرده است و حتی از قول او اضافه میکردند که گویا منظور پیکیتی این بود که مبارزه طبقات سهم نیروی کار را تعیین میکند، دوباره به "قلب تحلیل اقتصادی" پیکیتی بازگشت. (نشریه نیولفت ریویو شماره ۸۵ آوریل ۲۰۱۴)

واضح است که مهارت و مخارج تولید نیروی کار با کیفیت های مختلف در تعیین دستمزد های مختلف برای کارگر و در نتیجه رفاه بیشتر او نقش دارد. کافی است کارگر غیرماهر باشید آنگاه مجبور خواهید شد که برای کارسخت

به دستمزد پائین رضایت دهید که نتیجه آن تحمل زندگی سخت تر، بیمار شدن و فرسوده شدن زودرس را بدنبال دارد. این بحث مهم است اما جایگاهی در کتاب پیکیتی ندارد، لذا بحث در مورد آن نیز اینجا لزومی ندارد.

۴- سرمایه چیست؟

پیکیتی با حذف پروسه کار در شیوه تولید سرمایه داری و لذا حذف رابطه کار مزدی با سرمایه، سراغ توضیح سرمایه رفته است. او برای دادن ظاهری چپ به بررسی اقتصادی خود در معرفی کتابش از کشتار کارگران معادن طلای ماریکانا در آفریقای جنوبی که خواستار اضافه کردن پنجاه درصد به دستمزدهای خود بودند نام می برد. یا از اعتصاب کارگران شیکاگو در سال ۱۸۸۶ در آمریکا یاد میکند که خواست ۸ ساعت کار را داشتند و تنی چند از آنان نیز در راه آن جان باختند، اما یک کلمه در این کتاب راجع به رابطه سرمایه با این کارگران و جایگاه دستمزد (کار مزدی) همانطور که پیشتر گفتم اساس و پایه سیستم کاپیتالیستی را تشکیل میدهد و اینکه چرا خواست افزایش دستمزد معمولاً با نیروی سرکوب دول بورژوازی روبرو خواهد شد و کارگران را بارها به خاطر آن و یا حتی خواست بهبود شرایط کار در این رابطه کشتار کرده و کشتار میکنند، پیدا نخواهید کرد.

معیار ارزش کار علمی و فکری هر کسی در این است که از چه بنیانهایی دفاع میکند. به جای شیفته شدن یک عده بویژه پروفیسورهای چپ لیبرال در عبارات پردازیهای توخالی پیکیتی در مورد نابرابری و پی بردن به ارزش یک کار علمی قبل از هرچیز باید دید که پیکیتی از چه چیزی دفاع میکند، چه تبیینی از خود سرمایه داری دارد و کلاً به چه چیزی میگوید، سرمایه یا کاپیتال؟ وقتی کسی از سرمایه صحبت میکند آیا به سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی نگاه

میکنند؟ آیا رابطه ویژه ای میان سرمایه و کار برقرار میکند یا نه، یا اینکه با نقد نیمبندی به این یا آن نمود ظاهری از سرمایه داری، آن را برای طبقه بورژوا توجیه میکند. اعتراض به نابرابری و در همان حال پوشاندن منشاء سود و ثروت بورژوازی که جز استثمار طبقه کارگر نیست، چیزی جز توجیه خود نابرابری مورد اعتراض و دفاع از بنیانهای نظام مبتنی بر استثمار کار مزدی نیست.

پیکیتی سرمایه را چنین تعریف میکند:

" سرمایه همه اشکال مالکیت حقیقی را شامل میشود (از جمله مستغلات مسکونی، همچنین مالی و حرفه ای، (کارخانجات، ماشین آلات، زیرساخت، حق ساخت یا بهره برداری انحصاری و غیره و غیره)". او در جای دیگری در مورد سرمایه، میگوید: "جمع دارائیهائی که بتوان در یک بازار تصاحب و مبادله کرد" ص ۴۶ کتاب پیکیتی.

نه این تبیین از سرمایه است و نه هیچ سرمایه داری بخودی خود با داشتن لیستی که پیکیتی ردیف کرده است به سرمایه دار تبدیل خواهد شد. دارائیهائی که روزانه در بازار تصاحب میشوند (خرید و فروش شده) و مبادله میشوند نیز کسی را به خودی خود به سرمایه دار تبدیل نخواهند کرد. مکانیسمی که دار و ندار سرمایه دار را به سرمایه تبدیل میکند، پروسه کار در تولید کاپیتالیستی است. مارکس در جلد دوم کاپیتال در مبحث بازتولید کل سرمایه اجتماعی و رابطه متقابل بخشهای مختلف سرمایه در این پروسه با همدیگر، بطرز درخشانی وجوه کمی و کیفی تولید سرمایه داری را در وحدت با هم از ابتدا تا انتهای سیکلهائی که سرمایه از پروسه تولید تا عرصه گردش (Circulation)، فروش کالای سرمایه دار در بازار، و بازگشت به نقطه شروع اولیه آن طی میکند گام به گام بررسی کرده

است. میگوید سرمایه اگر این سیکلها را طی نکند که به سرمایه تبدیل نمیشود..

سرمایه محصول کار اجتماعی انسان و لذا یک رابطه اجتماعی است. سرمایه ارزش است و بعنوان ارزش، خودافزا است. تولید و رشد مداوم آنها به رابطه سرمایه دار به کارگر مزدی نیاز دارد و از طریق بسط ارزش به ارزش اضافه در پروسه کار، یعنی مبادله کمیت معینی از کار مادیت یافته با کمیت بیشتری از کار زنده، تامین میشود. لذا برای توضیح سرمایه به دو فاکتور، پول(سرمایه) و کارگر(نیروی کار) او نیاز هست. بدون روبرو شدن این دو فاکتور در هر دو عرصه، در عرصه تولید و گردش، بدون خرید و مصرف مولد کار مزدی، سرمایه داری وجود ندارد. از سرمایه بدون کار مزدی و تقابل پول و کارگر در عرصه تولید و گردش حرف زدن، چیزی در مورد سرمایه نگفته اید. بدون بیان این رابطه، بحث، حداکثر میرود روی سرمایه داری تجاری. سرمایه داری تجاری هم مبنای شیوه تولید سرمایه داری نیست. به این دلیل دستمزد و توضیح سیستم دستمزد در سرمایه داری جایگاه مهمی دارد. بدون این رابطه ویژه سرمایه با کار، در مورد سرمایه داری هیچ نگفته اید.

دیوید هاروی (David Harvey) که همزمان نقد کوتاهی با استدلال خودش در مورد کتاب پیکیتی نوشته بود، میگوید: "قصد پیکیتی از کاپیتال در قرن بیست و یکم نامیدن کتابش این بود که آن را جای کاپیتال مارکس قرار دهد، اما پیکیتی واقعا آن را تکذیب میکند. و این درست در این مورد صدق میکند چون این کتاب مطلقا در مورد سرمایه داری نیست" (۱۳)

"سرمایه، اولین بار در شکل پولی آن در گردش ظهور میکند. پول حامل ترین شکل سرمایه است بگفته مارکس چه در دست تاجر و چه در دست رباخوار. کاپیتال، انگلیسی، جلد اول، چاپ پروگرس، ۱۹۸۳" اما سرمایه دار ما برای اینکه پول

خود را به سرمایه تبدیل کند باید برود در بازار کالای ویژه ای را بخرد، کالایی که در بدن کارگر است که با مصرف آن در تولید نه تنها پولی را که بابت خرید آن در گردش پرداخته است که مقداری بیشتر از آن را در شکل کار اضافه تحویل سرمایه دار میدهد. و سرمایه دار از حاصل این تردستی آگاه است. "همانجا، ص ۱۶۴. اکنون نیازی به مراجعه به کاپیتال مارکس برای درک این مسیر نیست، این را امروزه همه با چشمان خود شاهدند که چگونه پول هر روز این مسیر را طی میکند و به سرمایه تبدیل میشود. کارخانه ها، ماشین آلات، مواد خام، دفاتر و محل کار کارمندان و روسای شرکت ها و غیره بعنوان سرمایه ثابت، حول این کارکرد چیده میشوند.

و در مورد "اشکال مالکیت حقیقی"، مالکیت کسانی که تولید و وسایل تولید اجتماعی را زیر سلطه خود گرفته اند، همانقدر حقیقی است که تصاحب مالکیت بر ثروت و دارئیهای ناشی از غارت و تاراج و راهزنی، چرا که بیزنس چیزی جز کلاهبرداری و اخاذی از دستمزد کارگر در مقابل چشم جامعه و جز تاراج و راهزنی به شیوه مدرن آن نیست. هر نوع مالکیت سرمایه دار بر تولید و وسایل تولید، حاصل کار اضافی، ارزش اضافه، تولید شده توسط طبقه کارگر است که به تصاحب سرمایه داران درآمده و درمیاید. ظاهرا این یکی قانونی است و در مبادله دو "ارزش معادل"، مبادله میشود.

۵- بازدهی سرمایه

این از سرمایه، ببینیم پیکیتی بازدهی سرمایه را چگونه توضیح میدهد؟ او زیر تیتر مورد مصرف سرمایه (What is the use of capital) بحث خود را در این مورد چنین شروع میکند:

"نرخ بازدهی سرمایه مفهوم پایه ای در چندین تئوری اقتصادی است."

ادامه میدهد: " تحلیل مارکسیستی روی نزول نرخ سود تکیه دارد. یک پیشگویی تاریخی که معلوم شد کاملا غلط از آب درآمد. " ادامه میدهد: "... نرخ بازدهی سرمایه با ثمر دادن سرمایه در یک دوره یکساله اندازه گیری میشود (صرفنظر از سودها و بهره ها و اجاره ها..). (۲۷) "خود را چون درصدی از ارزش سرمایه از پیش ریخته شده بیان میکند، میگوید که " این، بنابراین، نظری وسیع تر از "نرخ سود" و بسیار وسیع تر از "نرخ بهره" است در همان حال که هر دو را در بر میگیرد. " ص ۵۴ کتاب پیکیتی. (۲۸)

اولا از کی و کجا معلوم شد که تحلیل مارکسیستی روی نزول نرخ سود "کاملا غلط از آب درآمد"؟ پیکیتی مثل دیگر موارد ادعایی میکند بی آنکه به خود زحمت دهد چند سطر در مورد اثبات ادعای خود، استدلال کند، ثانيا وقتی میگوید که نرخ بازدهی سرمایه "خود را چون درصدی از ارزش سرمایه از پیش ریخته شده بیان میکند، دارد روش تعیین نرخ سود یعنی محاسبه کمیت نسبی سود به نسبت کل سرمایه از پیش ریخته شده برای مثال در یک سال را که اکنون به روش عمومی ای در تعیین نرخ سود تبدیل شده است، توضیح میدهد، اما چیزی در مورد خود سود، بازدهی سرمایه، نمیگوید. واضح است که محاسبه کمیت نسبی سود به بازدهی سرمایه و نرخ آن بستگی دارد، اما قبل از آن باید اتفاقی افتاده باشد، باید جایی سودی حاصل شده باشد تا بتوان از تعیین نرخ آن برای مثال در یکسال صحبت کرد. این سود، بازدهی سرمایه، از کجا و از چه بخشی از سرمایه حاصل میشود؟ بدون جواب دادن به این هیچی در مورد بازدهی سرمایه نگفته اید. سود از فروش کالاهای سرمایه داران در بازار بدست می آید. کمیت هر کالائی هم از دو بخش تشکیل میشود، بخشی از آن کار لازم که صرف تولید و بازتولید نیروی کار کارگر در مدت زمان معینی در یک روز کار میشود و بخش دیگر آن کار غیر لازم،

کار اضافی کارگر در شکل ارزش اضافه است که سرمایه دار آن را مجانی و بدون پرداخت مزدی بابت آن به کارگر، آن را تصاحب میکند. بازدهی سرمایه محصول طی این پروسه از کار در تولید است و حول ارزش اضافه حاصل از آن و تبدیل آن به سرمایه، نوسان میکند نه حتی کل سرمایه از پیش ریخته شده، یعنی حول آن بخش از سرمایه نوسان میکند که مستقیماً به مزد کارگر مربوط است. پیکیتی از روی سود، ارزش اضافه حاصل شده توسط استثمار نیروی کار کارگر رد میشود، از نرخ آن یعنی محاسبه کمیت نسبی سود به نسبت سرمایه از پیش ریخته شده صحب میکند. اگر در اواخر قرن نوزدهم و حتی قرن بیستم برای درک ارزش اضافه لازم بود به کاپیتال مارکس و فرمول ترکیب ارگانیک سرمایه او که کل سرمایه مساوی است با سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافه که در آن عنصر انسانی نقش محوری را ایفاء میکند مراجعه کرد، اکنون و در نیمه دوم قرن بیست و یکم، اینکه این سود، ارزش اضافه، از آن بخش از سرمایه حاصل میشود که مستقیماً به مزد کارگر مربوط است، اغراق نیست اگر بگویم جزئی از آگاهی بخش اعظم طبقه کارگر شده است. بحث در مورد بازدهی سرمایه، قبل از تعیین نرخ آن به نسبت درصدی از سرمایه از پیش ریخته شده، بر سر برسمیت شناختن ارزش اضافه است بعنوان چیزی جدا بگفته مارکس از سودها و بهره ها و اجاره ها. قانون گرایش نزولی نرخ سود مورد نظر مارکس که پائینتر به آن میرسیم، نزول نسبت خود ارزش اضافه را به کل سرمایه از پیش ریخته شده بیان میکند. برای نشان دادن ارزش اضافه، بازدهی آن بخش از سرمایه که مستقیماً به مزد نیروی کار کارگر مربوط است همچنین تعیین نرخ کمیت نسبی سود به نسبت کل سرمایه از پیش ریخته شده به مثالی از خود پیکیتی رجوع میکنیم:

پیکیتی برای تعیین سهم درآمد سرمایه به نسبت درآمد سالیانه داخلی و "اثبات

اولین قانون پایه ای" خود، یک شرکت فرضی را مثال می‌آورد که ۵ میلیون یورو سرمایه دارد، شامل ماشینها (وسایل تولید) و کارخانه و غیره. می‌خواهد در یک سال ۱ میلیون یورو کالا تولید کند که ۶۰۰ هزار یورو آن مزد کارگران و ۴۰۰ هزار یورو سود ببرد. از بحث بی‌خاصیت او در مورد تعیین نسبت درآمد سرمایه به نسبت درآمد داخلی می‌گذریم، می‌رویم سراغ ترکیب ارگانیک سرمایه این شرکت. این شرکت، از ۵ میلیون یورو یعنی کل سرمایه از پیش ریخته خود (سرمایه ثابت)، ۶۰۰ هزار یورو (سرمایه متغیر) برای پرداخت مزد کارگران در نظر گرفته است. می‌خواهد از فروش کالاهای خود ۴۰۰ هزار یورو در یک سال سود ببرد. اگر ۴۰۰ هزار یورو سود، ارزش اضافه، را بر ۶۰۰ هزار یورو تقسیم کنیم نرخ استثمار کارگران در واقع نرخ بازدهی سرمایه او یعنی کمیت مطلق سودی را که سرمایه دار از بابت سرمایه ای که بصورت دستمزد در یک سال به آنان پرداخته است نشان می‌دهد که ۸۰٪ است. در حالیکه اگر سود ۴۰۰ هزار یوروی را بر کل سرمایه از پیش ریخته شده آن شرکت که ۶۰۰ هزار یوروی آن سرمایه متغیر و ۴ میلیون و ۴ صد هزار یوروی دیگر آن سرمایه ثابت است تقسیم کنیم، نرخ سود یا کمیت نسبی سود آن شرکت ۸٪ در یک سال خواهد شد. این، بروشنی هم ربط بازدهی سرمایه را به ارزش اضافه و هم نزول خود ارزش اضافه را به نسبت کل سرمایه از پیش ریخته شده نشان می‌دهد، تحلیلی بگفته او مارکسیستی از نزول نرخ سود که پیکیتی ادعا میکند کاملاً غلط از آب درآمده است! پیکیتی این ۸٪، یعنی کمیت نسبی سود در یکسال را نرخ بازدهی سرمایه می‌نامد بی‌آنکه از منشاء آن، ارزش اضافه، چیزی گفته باشد. مارکس می‌گوید که سود آنجا (در تعیین نرخ سود) تنها نام دیگری برای ارزش اضافه است. حال اگر این شرکت فرضی از ۵ میلیون یورو سرمایه از پیش ریخته شده خود ۵۰۰ هزار یورو بعنوان پرداختی به مزد کارگران اختصاص

دهد، به اندازه ۱۰۰ هزار یورو از سود او در سال کاسته خواهد شد، بهمین ترتیب اگر ۷۰۰ هزار یورو آن را به مزد کارگران اختصاص دهد، در صورتیکه همه شرایط را ثابت فرض کنیم، به جای ۴۰۰ هزار یورو، ۵۰۰ هزار یورو سود خواهد برد. این بسادگی نشان میدهد که بازدهی سرمایه حول ارزش اضافه یعنی حول آن بخش از سرمایه (سرمایه متغیر) نوسان میکند که مستقیماً به مزد کارگر مربوط است. چرا که وسایل تولید و مواد خام و غیره هر بار تنها کمیتی از ارزش خود را با استهلاک خود در پروسه تولید به محصول نهائی اضافه میکنند، اما ارزش اضافه ای به آن نمی افزایند. سرمایه دار به خوبی از این وضع آگاه است.

درک اینکه چگونه افزایش ساعات کار روزانه و تشدید کار و کاهش دستمزدها موجب افزایش ارزش اضافه، سود، سرمایه سرمایه داران میشود امروزه به دانش اقتصادی چندانی نیاز ندارد. بخش وسیعی از کارگران از آن آگاهند. کشمکش مداوم روزانه کارگران بر سر دستمزدها و شرایط بهتر کار، بخشی از این آگاهی طبقاتی آنان را منعکس میکند.

در جریان بحران جهانی سرمایه در سال ۲۰۰۸ در کنار انجماد دستمزدها و اخراج و بیکارسازی کارگران در بعضی از کشورهای سرمایه داری اروپا از بخش شاغل کارگران خواستند که اگر میخواهند بیکار نشوند باید تعهد بدهند که لااقل تا دو سال خواست هیچ اضافه دستمزدی را مطرح نکنند. در کشور سوئد یکی از اتحادیه های کارگری با ۵۰۰۰۰ عضو از همه آنان تعهد گرفت که تا دو سال خواست اضافه کردن دستمزدها را مطرح نکنند.

بیکیتی اینها را میدانند، نه اینکه نمیدانند. بیکیتی از رابطه ارگانیک سرمایه، نقش سرمایه متغییر و سرمایه ثابت در پروسه تولید سرمایه داری آگاه است،

اما بعنوان اقتصاد دانی که از بنیانهای سرمایه داری دفاع میکند آن را طوری بیان میکند که به هدف او یعنی کتمان ارزش اضافه ای که سرمایه دار تنها از طریق تصاحب آن، ارزش افزائی سرمایه خود را تامین میکند، خدمت کند.

۶- بارآوری نهائی سرمایه (Marginal Productivity of Capital)

بیکیتی بارآوری نهائی سرمایه را براساس مدل نئوکلاسیکی تحلیل اقتصاد سیاسی چنین توضیح میدهد، میگوید: " بدرستی، بارآوری نهائی سرمایه با ارزش افزوده به تولید در ازاء یک واحد سرمایه تعیین میشود." ص ۲۱۳ (۳۲)

این، تعریف رایج اقتصاد دانان بورژوا از ارزش افزوده (مصرف مقدار معینی از کار) به تولید است که گویا در ازاء یک واحد از سرمایه ای که صرف آن شده است تعیین میشود. درحالیکه ارزش افزوده به تولید "مقدار معینی از کار" نه با آن واحد از سرمایه ای که صرف خرید آن شده است، بلکه با مصرف آن در یک روزکار معین اندازه گیری میشود. به همین دلیل مارکس بویژه در کار مولد و غیر مولد دو نوع مبادله متمایز میان کار و سرمایه را تشخیص میدهد. اول مبادله صوری کار و سرمایه، یعنی فروش نیروی کار که کار را تحت تابعیت صوری سرمایه قرار میدهد اما نفس این مبادله تولید ارزش نمیکند. مبادله دوم میان کار و سرمایه در طی پروسه کار صورت میگیرد. مارکس بر پروسه کار انگشت میگذارد، این دومی بیانگر وجه مادی تولید است، بدین ترتیب مارکس همزمان راز قدرت مولده سرمایه را نیز برملا میکند. در این پروسه است که کار تحت تابعیت سرمایه در میاید، جایی که قدرت مولده کار خود را آشکار میکند. مارکس میان کار و نیروی کار تمایز قائل میشود، همچنین میان ارزش روزانه کار با بکارگیری آن در یک روز کار معین بکلی فرق میگذارد. آنچه که سرمایه دار میخرد نه کار

بلکه حق استفاده از نیروی کار کارگر است برای مدت زمان معینی در یک روز کار اما مقدار ارزشی که مصرف نیروی کار در یک روز کار معین تولید میکند همیشه بیشتر و بالاتر از مقدارکاری است که صرف تولید و بازتولید خود نیروی کار گشته است. بدین ترتیب سرمایه دار مقدار معینی ارزش اضافه را در پروسه کار به تصاحب خود در میآورد و با فروش محصولات خود آن را متحقق میکند.

سرمایه دار کل سرمایه خود را یکجا در تولید وارد میکند. اگر ارزش افزوده ناشی از مصرف نیروی کار به تولید برابر با آن واحد از سرمایه ای باشد که سرمایه دار آن را بعنوان دستمزد به کارگر پرداخت میکند، بعد از یک دوره از تولید ورشکست خواهد شد، چراکه مجبور خواهد شد که محصول نهایی را به همان قیمت تمام شده در تولید برای خود در بازار به فروش برساند.

با یک حساب ساده میتوان تعداد ساعات کار را در یک روز کار در هر کشوری، برای مثال در کشور بریتانیا محاسبه کرد که چه تعداد از آن به عنوان کار لازم کارگر که صرف خورد و خوراک و کرایه خانه و خرج ماشین و دیگر نیازهای زندگی روزانه او میشود و باقی آن میماند کار غیر لازم، کار اضافی کارگر، که توسط سرمایه داران تصاحب شده و میان آنان تقسیم میشود. در نتیجه هر قدر مقدار کار اضافی کارگر بیشتر و مقدار کار لازم او کمتر باشد، سهم سرمایه دار از کار اضافی و از محصول نهایی بیشتر خواهد شد. جدال و کشمکش دائمی و روزانه طبقه کارگر و سرمایه دار بر سر این سهم بردن از محصول نهایی است که به وسعت جهان بدون وقفه ادامه دارد. منظور کمیت مطلق محصول نهایی نیست، منظور سهم کارگر و سهم سرمایه دار از محصول نهایی است. به این دلیل سرمایه دار مدام تلاش میکند که کار اضافی کارگر را بیشتر و کار لازم او را کمتر کند. خواه از طریق

افزایش ساعات کار و یا افزایش تعداد کارگران. اگر افزایش ساعات کار ممکن نشود و یا افزایش کارگران موازنه بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر را به ضرر سرمایه متغیر و لذا کاهش نسبی نرخ سود سرمایه تغییر دهد، با استفاده از تکنولوژی و بارآوری کار و تشدید کار همزمان با اضافه کردن ساعات کار و یا اضافه کاری، سهم خود را از محصول نهایی یعنی تصاحب کار اضافی کارگر بیشتر میکند.

پیکیتی ادعا میکند به آمار علاقمند است و میگوید در دوره مارکس دسترسی به آمار محدود بود، اینهم آمار است. او اگر میخواست، این رابطه را نشان دهد، میتوانست تعداد ساعات کار روزانه در فرانسه را حساب کند و به همین نتیجه ای که من گفتم برسد. اما این کار پیکیتی و امثال پیکیتی نیست، وظیفه آنها کتمان کار اضافی کارگر و محصول نهایی از طبقه کارگر و توجیه ساعات کار و کار اضافی کارگر از راههای مختلف با به کارگیری فرمولهای مختلف برای سرمایه داران است.

کارگر میداند که برای کسب مقداری از نیازهای زندگی روزانه خود و فرزندانش باید هر روز مقداری از کار اضافی خود را بدون دریافت هیچ مزدی برای آن در اختیار سرمایه دار قرار دهد. او این اجبار به کار اضافه را هر روز با رگ و پوست خود احساس میکند.

پیکیتی نگرش نئوکلاسیکی خود به رابطه کار و سرمایه را در صفحه ۲۱۲ کتابش در تبیین خود در مورد نرخ بازدهی سرمایه نیز چنین توضیح میدهد، میگوید:

"برطبق ساده ترین مدلهای اقتصادی، با در نظر گرفتن رقابت "خالص و مناسب" در هردو بازار کار و سرمایه، نرخ بازدهی سرمایه بایستی دقیقاً به اندازه "بارآوری نهایی" سرمایه باشد، (یعنی

تولید افزوده در نتیجه اضافه کردن یک واحد سرمایه)"(۳۲)

در سرمایه داری رقابت "خالص و مناسب" وجود ندارد. رقابت هم از نظر مارکس این نیست که یک عده سرمایه دار منفرد در بازار بر سر فروش کالاهای خود با هم در حال رقابتند، رقابت از نظر مارکس پراتیک معینی را در دستور سرمایه داران قرار داده و آن را به آنان دیکته میکند و قدرت خود را از طریق ارزان تمام کردن کالاهای خود در تقابل با سرمایه دار بغل دستی اعمال میکند. "رقابت خالص و مناسب" ابداع نئوکلاسیکها است که گویا اگر "رقابت خالص و مناسب" باشد سود سرمایه داران منفرد افزوده میشود و در نتیجه تقاضا برای استخدام کارگر بیشتر میشود، اگر رقابت انحصاری باشد، سود آنها کاهش پیدا میکند، لذا استخدام کارگر نیز کاهش پیدا میکند. این نگرش به جای اینکه کاهش مداوم کار زنده را در پروسه کار و در ترکیب ارگانیک سرمایه و ربط تناقض ذاتی خود سرمایه در آن جستجو کند، آن را از محتوای واقعی خود خالی کرده و به سود و زیان سرمایه داران منفرد بر سر خرید و فروش کالای خود در بازار تقلیل میدهد.

پیکیتی در مورد تولید افزوده در نتیجه اضافه کردن یک واحد سرمایه از کار کشاورزی مثال میآورد میگوید: "اگر کارگر کشاورزی یا کشاورز صاحب زمینی، قطعه زمینی داشته باشد و برای مثال در سال ۱۰۰ یورو به تولید خود بیافزاید، پنج یورو در سال سود می برد که برابر است با ۵٪ نرخ بازدهی سرمایه او. ص ۲۱۳ کتاب پیکیتی

افزودن ۱۰۰ یورو سرمایه به تولید آن کشاورز بخودی خود معجزه نمیکند. کشاورز هم برای اینکه سود ببرد باید کل سرمایه خود را از قبیل وسایل کار و بذر لازم و غیره را در پروسه کشت وارد کند. مجبور است هشت تا ده

ساعت در روز روی قطعه زمین خود کار کند که بخشی از این روزکار، کار لازم او است که خرج خورد و خوراک و نیازهای روزانه او میشود و بخش دیگر آن کار اضافی کارگر یا کشاورز صاحب زمین است. اگر او به تنهایی روی قطعه زمین خود کار کند واضح است که کسی را استثمار نمیکند، لذا بعد از برداشت محصول نهایی، کار لازم و کار غیر لازم، کار اضافه خود، را از فروش بخشی از محصول نهایی در بازار نصیب خود خواهد کرد.

پیکیتی در ادامه میگوید: "اگر کشاورزی قطعه زمین بزرگی داشته باشد نسبت به کار خود، علاقه به سرمایه گذاری و به کارگیری وسایل تکنیکی در آن وجود نخواهد داشت و بارآوری و نرخ بازدهی سرمایه او صفر خواهد شد. "طبق" قانون نسبت سرمایه مساویست با سود تقسیم بر رشد که آن را روشن کرده است."! بزعم پیکیتی آن کشاورز نباید به فکر قطعه زمین بزرگتر باشد، باید به قطعه زمین کوچک خود رضایت دهد وگرنه بارآوری و نرخ بازدهی سرمایه او صفر خواهد شد! پیکیتی این شیوه از تحلیل بازدهی سرمایه را به مسکن نیز تسری داده و میگوید: "اگر کشوری با جمعیت زیاد هر کس خانه های با مساحت بزرگ را داشته باشد، نرخ بازدهی سرمایه در آن (مسکن سازی) به صفر میرسد! و اگر هر فرد یا خانواده ای خانه کوچک داشته باشد، نرخ بازدهی سرمایه زیاد خواهد بود." (همانجا)

پیکیتی لازم نیست که غصه نرخ بازدهی سرمایه در مسکن سازی را بخورد، خانه های با مساحت بزرگ در همه کشورها، چه کوچک، چه بزرگ، متعلق به ثروتمندان و صاحبان سرمایه است، بازار مسکن هم دست آنها است. در سیستم اقتصادی ای که پیکیتی از آن دفاع میکند نه حق هر انسانی از داشتن مسکن مناسب، که سود بازار مسکن بر آن ارجحیت دارد. پیکیتی ظاهراً ادعای اعتراض

به نابرابری در این سیستم اقتصادی را دارد! کارگران و دیگر اقشار کم درآمد سالها است که به زندگی در خانه های کوچک و کوچک تر توسط سرمایه داران، نه با توضیح اقتصادی "خیرخواهانه" پیکیتی در کتابش برای آنان، که به اجبار رانده شده اند. به این وضعیت اکنون جبر فقر و درآمد نازل نیز اضافه شده است. در قرن نوزدهم در محدوده معینی در لندن اجازه خانه سازی را به هیچکس نمیدادند. اکنون ۸۰٪ و شاید بیشتر طبقه کارگر در اروپا در خانه های بسیار کوچک و در محلات بسیار پرجمعیت زندگی میکنند و این سیر همچنان ادامه دارد. در بعضی از کشورهای موسوم به "جهان سوم" گذاشتن اسم خانه کوچک هنوز وصف بالائی است برای مسکن. بخش زیادی از این طبقه در خانه های محقری زندگی میکنند که سرمایه داری با تحمیل فقر بیشتر به طبقه کارگر آنان را مجبور به زندگی در آن کرده است که گاه و بیگاه خود میدیای بورژوازی غرب نیز برای ساکت کردن کارگر در اروپا و تن دادن او به وضعیت فعلی آن را منعکس میکنند. اگر کارگری بخواهد خانه ای با استاندارد بهتری داشته باشد باید آن را بخرد، لذا مجبور خواهد شد که از خواب و استراحت خود بزند و بیشتر عمر خود را دو شیفت در روز کار کند تا بتواند از عهده پرداخت وام مسکن و کرایه خانه خود برآید تا مبادا بانک مربوطه یک روز به سراغ او بیاید و خانه را از او بازپس گیرد که این جزو رویدادهای هر روزه است. به جرات میتوان گفت که پیکیتی هیچ سرمایه دار و ثروتمندی را نمیتواند نشان دهد که خانه یا مسکن بزرگ و مجلل و باشکوه نداشته باشد و این همه جا، برای مثال در لندن، "کشور کوچک" خرید خانه های با استاندارد بهتر و بالا، بخشا راهی برای پول شوئی پولدارهای مختلف است که عملا باعث گرانی قیمت مسکن و بالا رفتن اجاره خانه ها شده و کارگران و اقشار کم درآمد را هرچه بیشتر به مناطق پرجمعیت تر و حتی زندگی جمعی در خانه های مشترک و بخشا

بدون هیچ سرپناه سوق داده و سوق میدهد. این وضعیت در مناطق مهم و ساحلی و توریستی عیان تر است که باعث بالارفتن قیمت زمینها و خانه ها میشود (بازدهی سرمایه) و کارگران را در آن مناطق بیشتر و بیشتر به زندگی در خانه های کوچکتر و محقرتر میراند. و این محصول رشد مدرن مورد ادعای پیکیتی و کسب سود و انباشت مداوم و غیرقابل کنترل سرمایه است. بازدهی و انباشت سرمایه در زمینه مسکن نیز، به این قیمت برای طبقه کارگر و جامعه تمام شده و تمام خواهد شد.

۷- میل سرمایه به رکود تدریجی

پیکیتی میگوید که سهم سرمایه نسبت به درآمد، بدون محدودیت افزایش خواهد یافت تا هرچند مدتی که نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد (رشد عمومی اقتصاد) جلو زده باشد. بیشتر گفتم چون قادر به اثبات آن و مربوط کردن آن به قانونی اقتصادی از جمله رکود اقتصادی و بویژه اینکه چرا سرمایه داری میل به رکود دارد نبود، ناچار شد که آن را پس بگیرد.

عده ای از اقتصاد دانان بورژوا هم که آن زمان ضمن تعریف از کتاب پیکیتی نقد و یا ملاحظات خود را در مورد آن بیان کردند، نوشتند که پیکیتی در مورد دلیل رکود اقتصادی توضیحی نداده و استدلالی نکرده است. اما خود نیز در این مورد توضیحی ندادند. مارتین وولف (Martin Wolfe) در بررسی کوتاه خود از کتاب پیکیتی که آن روزها در روزنامه فاینانشال تایمز منتشر شد از نظر خود دو عامل احتمالی را برای کاهش رشد نام می برد، یکی کاهش رشد تکنولوژی و دیگری تغییرات دموگرافیک (Demographic) مربوط به جابجایی جمعیت! دیوید هاروی (David Harvey) هم بعنوان یک اقتصاد دان چپ از پیکیتی سوال میکند که چرا در مورد دلایل بحران جهانی سرمایه در آن سال و علت تداوم آن که

به خانه خرابی میلیونها انسان منجر شده است، چیزی به آنها نگفته است. (۲۹)

بیکیتی میگوید که افزایش رشد اقتصادی به رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت بستگی دارد، اما در این مورد که چرا با وجود رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت در کشورهای سرمایه داری مورد اشاره او در غرب، رشد اقتصادی همچنان رو به کاهش سیر میکند، چیزی ندارد که بگوید. قرن نوزدهم که بیکیتی پروژه خود را عمدتاً روی آن متمرکز کرده است، سرمایه داری انگلستان در اوج رشد تکنولوژی و همچنین گسترش جمعیت بود اما با رکود اقتصادی روبرو بود و افزایش رشد نسبی جای خود را به کاهش تدریجی نرخ رشد داده بود.

بیکیتی در مورد رابطه رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت، کشور چین را مثال میآورد، اما برای اثبات مقایسه صوری خودش زحمتی به خود برای نشان دادن مثالی از این کشور که رشد اقتصادی باعث پائین آمدن نرخ بازدهی سرمایه در مقایسه با رشد شده باشد نداده است. آنجا نیز برخلاف ادعای بیکیتی با وجود رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت شاهدیم که چین نیز وارد دوران کاهش تدریجی رشد اقتصادی خود شده است. سرمایه داری در چین هم که ضربان قلب سرمایه داران بین المللی با کاهش یا ادامه رشد آن بالا و پائین می‌رود نیز نشان داد که تابع قوانین عام حاکم بر تولید سرمایه داری است و از رکود و بحرانهای ادواری تولید کاپیتالیستی جدا نیست. مارکس در بخش مربوط به انباشت سرمایه، جلد اول، انگلیسی، چاپ پروگرس، میگوید، در تولید سرمایه داری هر رشدی مقدمه رکود و بحرانهای ادواری را در خود به همراه دارد.

هم اکنون رکود و بحران اقتصادی دیگری بر تولید کاپیتالیستی در کشورهای سرمایه داری از جمله اروپا نیز سایه انداخته است. هم دول بورژوازی و هم

اقتصاد دانان بورژوا مطابق معمول آن را در نمودهای ظاهری آن توضیح می‌دهند. در کنفرانس اخیر داووس (Davos) به سه دلیل اشاره کردند، یکی کاهش رشد اقتصادی چین، دومی جنگ تجاری آمریکا و چین و سومی بیرون رفتن بریتانیا از اروپای واحد! دیروز می‌گفتند که برزیل چین دیگری است، اکنون که وارد رکود اقتصادی شدیدی شده است، آن را صرفاً به فساد و رشوه خواری سران دولت برزیل نسبت می‌دهند. رئیس صندوق بین‌المللی پول کریستیان لاگارد (Christine Lagarde) که ژانویه امسال خبر از رشد نسبی ۳/۹٪ اقتصاد میداد اعلام کرد که سال ۲۰۱۹ بیش از ۷۰٪ کشورهای سرمایه‌داری جهان با رکود اقتصادی روبرو هستند. وی به سه عامل اعلام شده در کنفرانس داووس دو عامل دیگر، افزایش نرخ بهره از طرف بانکهای مرکزی برخی کشورهای سرمایه‌داری و رکود اقتصادی در چین را اضافه کرده است.

این عوامل در کوتاه مدت میتوانند تاثیر گذار باشند بویژه خروج بریتانیا از اروپای واحد که تردید ناشی بر تصمیم سرمایه‌داران در سرمایه‌گذاریهای جدید، چه سرمایه‌داران داخلی و چه سرمایه‌داران خارجی که سرمایه‌های عظیمی را در صنایع مختلف در بریتانیا سرمایه‌گذاری کرده اند گذاشته است. اما چیزی جز نمودهای ظاهری و موقتی از پروسه‌ای که کل رکود و بحران سرمایه‌داری را شکل می‌دهند، نیستند. مارکس با قانون گرایش نزولی نرخ سود، منطق ذاتی و بنیادی رکود و بحرانهای ادواری تولید کاپیتالیستی را در انباشت سرمایه و تولید ارزش اضافه (که جلد سوم کاپیتال را دربر گرفته است) توضیح میدهد. در اینجا فقط اشاره کوتاهی میکنم.

بحث رکود و بحران اقتصادی در شیوه تولید سرمایه‌داری، بحث کاهش تدریجی کار زنده، یعنی کاهش تدریجی سرمایه متغییر (Variable Capital)

است در ترکیب ارگانیک سرمایه در مقابل افزایش رو به گسترش سرمایه ثابت (Constant Capital). میل تولید سرمایه داری نیز در این جهت سیر کرده و سیر میکند. تمایل سرمایه داران هم که یک جهتگیری عمومی در اقتصاد کاپیتالیستی است این است که با تعداد هرچه کمتری از کارگران، وسایل تکنیکی پیشرفته خود را بچرخانند. این وضعیت، یعنی کاهش تدریجی کار زنده، به یک سرمایه دار منفرد و یک عرصه از تولید محدود نمی ماند، بلکه به تدریج تمام عرصه های مختلف تولید بویژه عرصه های مهم تولید را و آهسته آهسته کل سرمایه اجتماعی را نیز در برمیگیرد و دربرگرفته است.

اقتصاد سیاسی و اقتصاد دانان آن تغییر در ترکیب ارگانیک سرمایه را که به گرایش نزولی نرخ سود و رکود و بحران اقتصادی منجر میشود مشاهده میکنند، اما به گفته مارکس در توضیح آن خود را در تناقضات خود شکنجه میدهند. بهمین دلیل هم نمی توانند علت رکود و بحران اقتصادی سرمایه داری را جز در نمودهای ظاهری آن توضیح دهند.

۸- ادامه انباشت سرمایه علیرغم رکود اقتصادی

با این حال، کاهش تدریجی کار زنده با توجه به حجم عظیمی از کار زنده که هر سال توسط طبقه کارگر در جامعه و از این طریق در تولید ریخته میشود مانع از استثمار نیروی کار طبقه کارگر یعنی تصاحب کار اضافه، کار غیر لازم و مجانی کارگر توسط سرمایه داران منفرد و کل سرمایه اجتماعی نمیشود. با تشدید کار و طولانی کردن ساعات کار و اضافه کاری، حتی اگر تعداد کارگران نیز ثابت بماند، آنها همان ارزش اضافه را برای سرمایه داران تولید میکنند.

با رکود اقتصادی و تنگ شدن میدان سهم بری از ارزش اضافه، رقابت میان سرمایه داران هم تشدید میشود، چیزی که از دید صاحبانظران سرمایه داری نیز پنهان نمانده است. با ورود سرمایه های مقتدر در گسترش تکنولوژی برای ارزان تمام کردن کالاهای تولیدی خود، مقدار سرمایه مورد نیاز چرخ تولید به سرعت بالا می رود و میدان مانور را به سرمایه داران کوچکتر تنگ کرده و مدام تنگتر میکند. با آن رقابت بر سر تمرکز و تراکم سرمایه در بین سرمایه داران تشدید میشود. آنچه، علیرغم هر میزان از رکود اقتصادی، در قرن بیست و یکم نیز شاهد آنیم، گسترش انباشت مداوم سرمایه و سیر صعودی آن بویژه در شکل تراکم سرمایه و تراکم ابزار تولید در دست چند نفر و یا یک عده سرمایه دار با ورشکست کردن و بلعیدن سرمایه داران کوچکتر یا به حاشیه راندن و تبدیل کردن آنان به زائده ای از خود است. تشدید رقابت بر سر تصاحب ارزش اضافه و توزیع ثروت اجتماعی چه در شکل درآمد داخلی و چه فرا داخلی، آن چیزی است که اکنون در جریان است. نمونه ها در این مورد خیلی زیادند، فقط به دو مورد آن اشاره میکنیم:

به گزارش گاردین، فروشگاه رنجیره ای (Sear)، فروشنده مواد غذایی و غیره با سابقه ۷۰ ساله در آمریکا و هزاران کارگر در استخدام، اعتراف کرد که قدرت رقابت با شرکت آمازون را ندارد و اعلام ورشکستگی کرد. شنبه ۱۶ فوریه ۲۰۱۹ شرکت هواپیمائی (Flybmi) که یک شرکت هواپیمائی پرواز داخلی در بریتانیا است، با اعلام ورشکستگی پذیرفت که قدرت رقابت با شرکتهای بزرگتر را ندارد.

همراه رکود اقتصادی، در قرن بیست و یکم هم مانند قرون پیشتر، شاهد بالارفتن ساختمانهای رفیع بانکها و موسسات تجاری و ایجاد محلات ویژه تجارت و کمپانها و شرکتهای مختلف هستیم که از نظر وسعت، تحولات قرون پیشتر

در مقایسه با آنان بسیار کوچک می نمایند. مانند دره های مشهور به سیلیکون (silicon Valleys)، و یا مراکز ویژه کمپانی‌هایی مانند مایکروسافت (Microsoft)، (Apple). در این دوره غولهای اقتصادی جدیدی مانند گوگل (Google)، (Amazon)، بدرجه کمتری فیسبوک (Face book) در آمریکا و نظایر آنان در دیگر کشورهای سرمایه داری اروپا، استرالیا، ژاپن و چین و غیره به میدان آمده اند. اینها در وراء دول بورژوازی، اقتصاد جهان را میگردانند. هر قدر قدرتمندتر میشوند دول بورژوا هم بیشتر و بیشتر نقش خدمتگذار سرمایه خصوصی را اجرا میکنند. به همین دلیل نمایندگان دول مختلف بورژوا و پژوهشگران آنان در کنفرانس داووس به دخالت کمی از دولت و بازار آزاد رضایت دادند.

جزایر خصوصی و ویژه سرمایه داران، هتلها و رستورانهای بسیار مجلل و گران قیمت مخصوص استراحت سرمایه داران یکی پس از دیگری نه تنها در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا و آسیا، کمابیش در اکثر کشورهای سرمایه داری جهان ایجاد شده و ایجاد میشوند که نسبت به قرون پیشین بسیار عظیم تر و گسترش یافته تر است. "جزیره کیش" و منطقه "آزاد تجاری ارگ جدید" در شهر بم، در ایران تحت رژیم جمهوری اسلامی نمونه هائی اند که مردم ایران با آن آشنا هستند. مناطقی که شهروند ایرانی آنها را با کارتن خوابی و گور خوابی، که مداوما افزایش می یابند، مقایسه میکنند.

دوره پرهیز (Abstinence) که سرمایه داران برای انباشت بیشتر سرمایه هایشان لازم داشتند مدتهاست سپری شده است. زندگی لوکس و تجملی به بخش لاینفکی از زندگی سرمایه داران تبدیل شده است. آنها با دست گشاد بخشی از ارزش اضافه تصاحب کرده را صرف زندگی لوکس و تجملی خود میکنند. در عوض هرچه

جامعه پیشرفت کرده است تقاضا برای پرهیز و "ریاضت کشی اقتصادی" کسانی که خود تولید کننده همه ثروت این جامعه هستند بیشتر شده و بیشتر میشود.

با رشد و گسترش این مناطق و گران شدن اجاره خانه، محلات قدیمی تر تحریب میشوند. ثروتمندان محلات سابق را ترک کرده و در محله های ویژه خود ساکن میشوند و بتدریج مناطق ویژه خود را ایجاد میکنند. این جابجائی ها را در پایتختها و شهرهای عمده همه کشورهای سرمایه داری جهان میتوان مشاهده کرد. جمعیت کارگری و افراد کم درآمد نیز به محلات پر جمعیت تر و در ظاهر پنهان رانده میشوند (segregation). تعداد بی خانمانها و خیابان خوابها و کارتون خوابها مرتب رو به افزایش است. دور تا دور پایتختها و شهرهای بزرگتر کشورهای سرمایه داری آلودگی نشینها و حلبی آبادهای چند میلیونی در شرایط بسیار بد بهداشتی شکل گرفته اند که ساکنین آن با دست و پنجه نرم کردن با فقر و فلاکت و انواع بیماریهای گوناگون، شب را به روز میرسانند. در اینجا فقط به چند نمونه از کشورهای خارج از حوزه کشورهای اروپائی و آسیائی پیشرفته اشاره میکنیم:

در قاهره پایتخت مصر، چند صد متر دورتر از مراکز تجاری و هتلهای مجلل آن، صدها نفر که شبها زیر پلها و یا در حلبی آبادهای اطراف آن می خوابند، صبح راهی بازار میشوند تا معاش ناچیزی را برای خود و فرزندانشان تامین کنند. یا هندوستان که سرمایه داری آن در حال رشد و گسترش انباشت بوده است، در بمبای، دهلی نو، کمی دورتر از مراکز عمده تجاری و بانکهای غول پیکر سرمایه داران داخلی و خارجی، اکثریت عظیمی در حلبی آبادهای بسیار غیر بهداشتی و خطرناک ار هر لحاظ، زندگی میکنند. کار کودکان شاید بیشتر از هر کشوری در هندوستان رواج دارد. مطابق گزارشات رسمی حدود ۷۰۰ میلیون نفر در هند

از داشتن توالی مناسب محرومند اما دولت بورژوازی آن کشور دو میلیارد دلار صرف فرستادن ماهواره بی خاصیت به فضا میکند، چرا که میخواهد بعنوان یک قدرت جهانی در باشگاه رقابت بر سر قدرتمندی در تسلط بر فضا ثبت نام کند.

یادبی که برجهای بسیار مشهور و هتل‌های بسیار گران قیمت آن هر سال به بهای مرگ ۴۰۰۰ کارگر مهاجر تمام میشود که عمدتاً از کشورهای آسیائی در شرایط کاری بسیار بد و حقوقهای ناچیز و اخاذی دلالتان "کاریاب" کار میکنند به این امید که زندگی خانوادگی خود را که در فقر زندگی میکنند تامین کنند، راهی این کشور و دیگر کشورهای شیخ نشین خلیج میشوند. کم نیستند رانندگانی از این کشورها که زیر و سوسه ماهی ۴۰ هزار دلار مزد ماهانه تاکسیرانی اوبر (Uber) راهی آمریکا میشوند، بعد از مدتی سرخورده از درآمد کم خود، در مواردی خودکشی میکنند.

در بنگالادش، فقر و فلاکت عمومی به کنار، کارگران با حقوقهای حدود ۵۰ یا ۶۰ دلار در ماه، عمدتاً زنان، در مراکز مختلف کار بویژه نساجیهای مختلف کار میکنند که توسط سرمایه داران داخلی و خصوصاً خارجی از کشورهای اروپای غربی و چین و آسیائی و غیره تامین میشوند، کارخانه هائی که حتی از شرایط ایمنی نسبی هم برخوردار نیستند. زنجیره فروشگاههای لباس از جمله H & M (Hennes & Mauritz) که بویژه در سوئد مدرنترین و شیک ترین سالن های فروش را دایر کرده است، تولیدات خود را بر اساس آن فقر و شرایط ضد انسانی در بنگالادش در رقابت با شرکتهای رقیب پیش میبرد. سالی نیست که دهها کارگر بعلت فرسودگی آن مراکز و فروریختن ناگهانی آن جان خود را از دست ندهند. تنها در سال ۲۰۱۳ در آتش سوزی یکی از این "کارخانه ها" و فروریختن آن ۱۱۳۴ نفر زنده در آتش سوختند. دول بورژوازی در اینگونه جوامع با تکیه

به استبداد سیاسی و دستگاه سرکوب خود هر اعتراضی، خواه سیاسی و خواه اقتصادی، حتی بر سر خواست افزایش دستمزد را با گلوله جواب میدهند.

به اینها باید بیش از دو میلیارد انسان گرسنه در جهان، آوارگی و بی خانمانی ناشی از جنگ و تبدیل کردن گرسنگی و فقر به بخشی از زندگی طبقه کارگر و دیگر مردم کم درآمد و مرگ و میر ناشی از بیماری های مختلف و گسترش آلودگی هوا که سالیانه هفت میلیون نفر بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست میدهند و اینکه حتی سرمایه داران به دریاها و آبهای نوشیدنی مردم نیز رحم نمیکنند اضافه کرد.

سخن کوتاه، سرمایه، انباشت و گسترش انباشت خود در کشورهای سرمایه داری جهان را به این قیمت و گسترش بیکارسازیهها و تحمیل فقر به طبقه کارگر در قطبی دیگر، ادامه میدهد. گسترش انباشت سرمایه و سیر صعودی تمرکز و تراکم آن، با فقر و گرسنگی و افزایش مرگ و میر هزاران انسان در قطبی دیگر همراه بوده و همراه است. برای کاهش فشار رکود اقتصادی فعلی، بلا استثناء، همه دول بورژوازی از فشار بیشتر به معیشت روزانه طبقه کارگر و حتی لایه های پائین طبقه متوسط با کاهش دستمزدها و زدن از بیمه های اجتماعی و درمانی و تحمیل گرانی بیشتر به سفره آنان استفاده میکنند. این وضعیت قابل مشاهده است و نیازی به دانش اقتصادی ندارد. این در حالی است که برای بیشتر از سه برابر جمعیت کره زمین فی الحال غذا و پوشاک و تمام امکانات یک زندگی مناسب انسانی از هر نظر وجود دارد.

ناگهان استاد اقتصاد دانشگاهی در فرانسه به نام پیکیتی پیدا میشود و این وضعیت را، تحت عنوان اعتراض به نابرابری، در چیز موهومی به نام "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد" و یا با گشتن دنبال "معضل سرمایه داری مبتنی بر ارث" که گویا مانع کاهش نابرابری است، آن را برای طبقه بورژوا توجیه میکند.

۹- مقایسه سهم بالای سرمایه داران به نسبت درآمد داخلی سالیانه

محاسبه سهم بالای سرمایه داران در مقایسه با درآمد سالانه یا ملی یک کشور، کاری است که سالیانه توسط موسسات دول بورژوا نیز انجام میگیرد. از جمله آمارهایی که پیکیتی و همکاران او از مراکز آمار کشورهای اروپائی یا آمریکا در این مورد جمع آوری کرده اند. این آمارها وجود داشتند. بخشی از آن را عده ای از سخنگویان بورژوازی بر اثر اعتراض عمومی به نابرابری بعد از بحران جهانی سرمایه (۲۰۰۸) منتشر ساختند. این مقایسه، شکاف سهم سرمایه داران نسبت به طبقه کارگر و دیگر اقشار کم درآمد جامعه را از ارزش درآمد داخلی و ثروت اجتماعی یک کشور نشان میدهد، اما چیزی راجع به اینکه چرا سهم سرمایه داران از درآمد سالیانه یک کشور بسیار بالاست، یا چه اهرمهایی به سرمایه داران امکان داده و امکان میدهند که بخش اعظم درآمد سالیانه داخلی یک کشور را از آن خود کنند، نمیگویند. این آمارها همچنین نه تنها یک کلمه در مورد انباشت سرمایه سرمایه داران، تبدیل مداوم بخشی از ارزش اضافی یعنی منشاء سود آنان به سرمایه و اضافه شدن آن به سرمایه قبلی به جامعه نمیگویند، بلکه به نوبه خود آن را از طبقه کارگر نیز کتمان میکنند. دقیقاً مشابه همان کاری که پیکیتی آن را زیر نام نابرابری با فرمول خود، "پیشی گرفتن نرخ سرمایه از نرخ رشد"، توضیح میداد که پوچ بودن آن را خود پیکیتی ناچار شد اعلام کند. این آمارها را، چون بی ضررند، خود سرمایه داران هم منتشر میکنند. به یک نمونه در این مورد توجه کنید: نیک هانوفر (Nick Hanauer) بیلباردر آمریکائی و از بنیانگذاران اولیه آمازون، در سال ۲۰۱۴ قبل و یا همزمان با پیکیتی در این مورد، دقیق یا نادقیق، در مطلبی که در نشریه "پولیتیکو" منتشر شد چنین میگوید:

"در سال ۱۹۸۰، هشت درصد درآمد آمریکا در اختیار یک درصد جامعه بود و سهم نیمه پایین جامعه از درآمد هجده درصد بود. امروز آن یک درصد، بیست درصد درآمد را در اختیار دارد و آن پنجاه درصد، دوازده درصد درآمد را." او در ضمن به ثروتمندانی مثل خود هشدار می‌دهد که از خواب بیدار شوند چون این وضعیت دوام نخواهد داشت، یا باید در انتظار انقلاب اکتبر دیگری باشند".

کار پیکیتی هم در این مورد با همه ادعایی که راه انداخت در بهترین حالت در حد افشاگری نیک هانوئر در مورد سهم سرمایه داران در مقایسه با؛ یا نسبت به ارزش درآمد سالیانه یک کشور است. در مورد نابرابری، استیفن هاوکینگ (Stephen Hawking) هر چند رشته او فیزیک نظری است اما نسبت به جامعه و سرنوشت و آینده بشر در آن علاقمند است، نیز اخیراً اظهار نظر کرده است. میگوید: ".... ما در جهانی از نابرابری پایان نیابنده زندگی میکنیم که در آن شمار زیادی از انسانها شاهد آنند که نه فقط استانداردهای زندگی شان، بلکه توانایی گرداندن زندگیشان در اصل، در حال ناپدید شدن است." میگوید: "... برای من توانایی استفاده از فن آوری برای مکالمه و ارتباط گیری تجربه ای رهایی بخش و مثبت بوده است. بدون آن، نمیتوانستم طی سالیان طولانی گذشته به کارم ادامه دهم." میافزاید: اما تکنولوژی باعث بیکار شدن انسان میشود و سرانجام در مورد خطری که سرمایه کره زمین را تهدید میکند، نیز هشدار میدهد. "که واقعی تر از بحث نابرابری پیکیتی است.

اگر اقلیتی سرمایه دار، حال هرچند درصد، با هر درجه از رشد اقتصادی و درآمد سالیانه داخلی، بخش اعظم ارزش در آمد سالیانه یک کشور را تصاحب میکنند تنها به این دلیل است که تولید و ابزارهای تولید اجتماعی را تصاحب کرده و در تملک خود گرفته اند. رشد درآمد سالیانه داخلی یک کشور، زیاد یا کم، آنچه به

سرمایه داران امکان داده و امکان میدهد که هر سال سهم بزرگ خود را از کل تولید اجتماعی در یک سال برای خود از قبل تضمین کنند، ناشی از این موقعیتی است که آنها در آن قرار دارند. ثروت اجتماعی را سالیانه اینها بین خود و طبقه کارگر تقسیم میکنند، سهم آنها از تولید صورت گرفته در سالی که جریان دارد و از کار مجانی کارگر در سال بعد، به دلیل تصاحب وسایل تولید و تولید توسط سرمایه داران، فی الحال معلوم است. طبقه کارگر هم چیزی ندارد جز اینکه با ارائه کار زنده خود قول معاش روزانه خود را در سال بعد از سرمایه داران دریافت کند. این واقعیت را نمیتوان زیر پوشش آمار و محاسبه ریاضی و "پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه به نسبت درآمد ملی یک کشور" از طبقه کارگر پنهان کرد. واقعیت نشان داد که نمیتوان.

مشاهده گسترش فقر و گرسنگی اکثریتی از جامعه و گسترش شکاف طبقاتی منتج از آن در یک قطب؛ و تلاش سرمایه داران در رقابت با هم برای پرکردن کیسه خود و رساندن انباشت سرمایه خود در "حد دلخواه" در قطبی دیگر، امروزه به دانش اقتصادی زیادی نیاز ندارد، قابل مشاهده است.

۱۰ - تراکم سرمایه، توزیع کل ثروت اجتماعی میان سرمایه داران

تراکم نجومی ثروت اجتماعی در دست یک نفر، یک عده، یا در صدی از سرمایه داران، یا با ادغام دو یا چند شرکت بزرگ، چگونه و از کجا حاصل شده و حاصل میشود؟

بیکیتی که در اطاق کارش غرق در بالا و پائین کردن فرمولهای ریاضی خود برای تعیین سهم سرمایه به نسبت درآمد سالیانه داخلی است، با اشاره به "قانون و فرمولی" که "کشف" کرده میگوید: "حالا من اولین قانون پایه ای کاپیتالیسم را معرفی میکنم"، "قانون تعیین سهم سرمایه به نسبت یا در مقایسه با درآمد سالیانه

(درآمد ملی) که بگفته او مساویست با نرخ بازگشت سالیانه سرمایه ضربدر نسبت درآمد سرمایه". ادعا میکند: "که میتوان (برای این محاسبه) پُرانتز از من است، به همه جوامع در همه ادوار تاریخی به آن مراجعه کرد." و فراتر از آن، ادعا میکند، که "نه تنها در یک کشور که در مورد کره زمین هم صدق میکند."! (۱۲)

با اینحال، وقتی از او در مورد علل انباشت و متمرکز شدن سرمایه و ثروت سی و سه میلیاردی در دست خانم لیلیان بتانکور (Liliane Bettencourt) صاحب (Loreal) و یا ثروت هشتاد میلیاردی بیل گیتس صاحب اصلی (Microsoft) که پیکیتی در کتابش از آنان نام برده است می پرسند یا مجله "فوربس" در آخرین گزارش خود می نویسد که در سال ۲۰۲۰ سرمایه پانصد سرمایه دار نه در مقیاس یا مقایسه با درآمد داخلی سالیانه یک کشور، که در مقیاس جهانی، برابر با درآمد نصف ساکنین کره زمین خواهد شد، پیکیتی عاجز از توضیح علل آن با "اولین قانون کاپیتالیزم" خود، جواب میدهد که این ساده کردن مساله است!

"فرمول جهانشمول" مورد نظر پیکیتی روی کاغذ و محاسبه ریاضی او در اطاق کارش بعلت بی ربطی آن به پایه اش یعنی شیوه تولید سرمایه داری، از جواب دادن به دلیل تراکم نجومی سرمایه در دست یک یا عده ای سرمایه دار، درمیانند. آوردن فرمول و محاسبه ریاضی در یک کار تحقیقی ایرادی ندارد به شرط آنکه با آنچه در واقع روی میدهد، خوانائی داشته باشد وگرنه ارزشی ندارد. با ادعا و تعریف از آن نمیتوان حقانیت آن را نشان داد باید در پراتیک درست بودن آن را نشان داد.

هر سال در کشورهای مختلف، جامعه شاهد ورشکست شدن شرکتها و کمپانیهای با سرمایه های کوچکتر در مقابل حریفان قدرتمندتر و ناپدید شدن آنها برای همیشه از صحنه رقابت بر سر توزیع ثروت اجتماعی آن کشور و یا تسلیم شدن و تبدیل شدن

آنان به زائده سرمایه های بزرگتر، است. در همین رابطه در کشور بریتانیا در یکی دو سال اخیر چند شرکت هواپیمائی حتی با سابقه ۵۰ ساله و تعداد زیادی از فروشگاههای زنجیره ای پوشاک و غیره از صحنه خارج شده اند. سهم آنها از توزیع ثروت سالیانه به کیسه سرمایه داران قدرتمندتری رفته و میرود که نه محصول سرمایه گذاری یکساله و نرخ بازدهی آن که محصول تصاحب آن در رقابت بر سر توزیع ثروت است. میدان عمل این شکل از توزیع ثروت اجتماعی میان سرمایه داران دیگر به مرزهای مطلق سرمایه در سطح درآمد داخلی سالیانه یک کشور محدود نمیشود. تراکم سرمایه در دست یک عده، محصول دفع سرمایه ی سرمایه داران منفرد در تشدید رقابت بر سر گسترش انباشت سرمایه و تلاش برای فتح هرچه بیشتر ثروت جهانی در سطح یک کشور و بطریق اولی در سطح جهان است. محصول آنچیزی است که مارکس آن را سلب مالکیت سرمایه دار از سرمایه دار می نامد. اکنون سرمایه هائی شکل گرفته اند که سرمایه آنها از یک تریلون و حتی بیشتر هم بالاترند. غولهای اقتصادی ای مانند گوگل، اپل، آمازون و مشابه آن در دیگر کشورهای سرمایه داری.

مارکس این شکل از تمرکز سرمایه و تاثیر آن بر تسریع انباشت سرمایه و افزایش رقابت میان سرمایه داران و کاهش تقاضای نیروی کار را، در کاپیتال چنین توضیح داده است:

”پراکندگی کل سرمایه اجتماعی میان سرمایه داران منفرد و قدرت دافعی که اجزای آن را از همدیگر دور میکند، در جهت عکس جذب آنها عمل میکند. این (پراکندگی)، دیگر به معنای تراکم ساده وسایل تولید و سلطه آن بر کار، که با انباشت یکسان گرفته میشود، نیست. تراکم سرمایه هائی که فی الحال شکل گرفته اند، به معنی سلب استقلال فردی آنهاست، سلب مالکیت سرمایه دار از سرمایه دار است، تبدیل بسیاری از سرمایه های کوچک است به چند سرمایه بزرگتر. این پروسه با پروسه قبلی که

پیش شرط یا مستلزم تغییری در توزیع سرمایه های قبلی و در حال کار است فرق میکند؛ لذا میدان عمل آنها بوسیله رشد مطلق سرمایه اجتماعی، یعنی بوسیله مرزهای مطلق انباشت، محدود نمیشود. سرمایه به این دلیل به مقدار بسیار عظیم در دست یک نفر جمع میشود چون دستهای دیگری در جای دیگری آن را از دست داده اند.“ (۱۴) کاپیتال، انگلیسی، جلد اول، چاپ پروگرس، صفحه ۵۸۶، تجدید چاپ ۱۹۸۳

مارکس در بحث مربوط به قانون عام انباشت سرمایه، این وضعیت را، که نهایتاً به ایجاد شرکتهای سهامی و انحصارات منجر میشود در عملکرد دو اهرم قدرتمند سیستم کاپیتالیستی، رقابت و سیستم اعتبار، توضیح میدهد. میگوید، رقابت جنگ خود را از طریق ارزان تمام کردن قیمت کالاها پیش میبرد و ارزان تمام کردن کالاها به گسترش بارآوری کار و مقیاس بالای تولید بستگی دارد. همچنین گسترش سریع تولید سرمایه داری، آن حداقل سرمایه ای را که سرمایه دار برای پیشبرد بیزنس خود لازم دارد به سرعت بالا می برد. در نتیجه وقتی سرمایه های فی الحال تراکم یافته وارد عرصه تولید مدرن میشوند، بخشهایی از سرمایه های کوچکتر یا طعمه فاتحین خود شده و یا از صحنه ناپدید میشوند. همچنین اعتبار که منابع پولی زیادی را در سطح جامعه پخش میکند، در ادامه خود به صورت اهرم خطرناکی علیه خود سرمایه داران در رقابت با هم و در تراکم سرمایه در دستان عده کمتری، در میاید و باعث ایجاد بحرانی دیگری در سرمایه میشود.

بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸، بحران سیستم اعتبار و بانکداری بود که کل سیستم کاپیتالیستی را لرزاند و صحت نظر مارکس را در این مورد، ثابت کرد.

۱۳ دسامبر ۲۰۱۶

بخش دوم

در جستجوی "معضل" سرمایه داری؟

خوشحالم از اینکه بعد از مدتها فرصتی دست داد که بخش دوم، بخش پایانی نقد خود را از پیکیتی ادیت کرده و منتشر کنم. در بخش قبلی، در مقدمه آن، گفتم که پیکیتی را باید در متن رویدادهای بعد از بحران جهانی سرمایه در ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ گذاشت و علت رو آمدن او و جارجنجالی که حول او و کتابش راه انداختند را در این بطن توضیح داد. حدود دو سال بعد از انتشار کتاب پیکیتی، ۵ یا ۶ نفر از اقتصاددانان بورژوا، نظیر پیکیتی، کتابی را به نام "بعد از پیکیتی" (After Piketty) منتشر کردند. نه توجه کسی را جلب کرد و نه روزنامه ای ستونی به آن اختصاص داد. آن روزها گذشته بود، و پیکیتی و کتابش نیز، مدتها بود بی اعتبار شده بودند. بورژوازی عموماً بویژه بورژوازی کشورهای اروپای غربی، آن روزها (بعد از بحران ۲۰۰۸) به یک نوع "فیل هوا کردن" احتیاج داشت که با آن رویدادهای حاصل از آن بحران را از سر بگذرانند که در آن سخنگویان خود سرمایه ناچار شدند از مرگ سرمایه بگویند، بگویند که حق با مارکس بود. پیکیتی محمل این نیاز بورژوازی شد.

در این بخش، روی یکی دو نکته از بخش قبلی و نکات دیگری از جمله نتیجه گیری عمومی پیکیتی از "معضل سرمایه در قرن بیست و یکم"؟ مکث خواهم کرد، نقد خود را با دیگر مواردی که پیکیتی در کتاب خود مطرح کرده است ادامه داده، و سپس نگاهی به افزایش فقر و فلاکت در انگلستان و وضعیت طبقه کارگر در آن می اندازیم که واقعیت سرمایه در قرن بیست و یکم را در یکی از کشورهای سرمایه داری غرب مورد مطالعه پیکیتی، عریان و پوست کنده، جلو توجیه گران بیمایه بورژوازی،

قرار میدهد و نهایتاً با گفتار مختصری نقد خود را از کتاب پیکیتی پایان میدهد.

۱- در جستجوی "معضل" سرمایه داری

پیکیتی ادامه نابرابری اقتصادی در سرمایه داری و عدم تمایل سرمایه داران به تخفیف نابرابری در قرن بیست و یکم را به این "معضل" نسبت میدهد که گویا سرمایه داری بویژه در کشورهای غربی زیر سیطره ثروت ناشی از ارث قرار گرفته است. او افزایش سهم یک درصدی ها را با آن بخصوص در آمریکا که بزعم او آنجا مدیران بالا نیز عروج کرده اند، توضیح میدهد که پائینتر روی آن مکتب میکنیم. پیکیتی در مقدمه توضیحات خود در این مورد، چنین مینویسد:

"تمایل عمومی برای تخفیف نابرابری اقتصادی وجود ندارد، همانطور که در قرن نوزدهم هم نبود". ادامه میدهد، "بطور خلاصه، شوکهای که اقتصاد را در هم کوبید، جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر، رکود اقتصادی دهه ۳۰ و جنگ جهانی دوم و ظهور نتیجه بخش تنظیمات جدید و سیاستهای مالیات بندی و کنترل سرمایه - سهم سرمایه از درآمد را به پائین ترین سطح خود از نظر تاریخی تا سال ۱۹۵۰ کاهش داد. از دهه ۷۰ به بعد با "تاجریسم و ریگانیسم" سرمایه خود را بازسازی کرد و نرخ رشد سرمایه از نرخ رشد دوباره پیشی گرفت" (۱۵)

با این حساب باید منتظر شد تا شوکهای اقتصادی و سیاسی مشابهی هم در قرن بیست و یکم روی دهند که به ظهور تنظیمات نتیجه بخش و سیاستهای مالیات بندی و در نتیجه کاهش سهم سرمایه از درآمد منجر شود! پیکیتی که تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه را با "شوک" توضیح میدهد خود از کنار یکی از مهمترین شوکهای اقتصادی در قرن بیست و یکم، بحران اقتصادی جهانی سرمایه در سال ۲۰۰۸، که تاکنون سرمایه چنین بحران اقتصادی را

بخود ندیده بود، بسادگی میگذرد. شوکی که نظام سرمایه داری را بلرزه درآورد
طوریکه فریاد بی اعتباری سرمایه از درون خود سرمایه داران و محافل و
سخنگویان بورژوازی علیه سرمایه نیز شنیده شد. این زمین لرزه در سرمایه
داری، جایی جز یکی دوسطر در تحلیل اقتصادی مورد ادعای او از سوخت
و ساز سرمایه در قرن بیست و یکم در کتابش ندارد که ادعای آن را دارد.

اینجا در مورد انقلاب اکتبر که بورژوازی هنوز از آن کمر راست نکرده
است، توضیح مختصری را لازم می بینم. گردانندگان آن انقلاب با هر کمبود
فکری و سیاسی که داشتند اعلام میکردند که اگر دنیا دست آنها باشد، دیگر
کسی گرسنه نمیخواهید، دیگر کسی بی سرپناه نمی بود، دیگر کسی از بیماری
نمی مرد، دیگر کوه ثروت این طرف تلنبار نمیشد و فقر در آن سوی جامعه.
این اساس سوسیالیسم است، مرکز آن انسان و تامین رفاه آن در جامعه است.
دارد اکتویسم و پراتیسیسم برای تغییر وضع موجود را در دستور کار خود
قرار میدهد، نه در صدها سال آینده، بلکه درحال و در زندگی انسانهایی که با
ما زندگی میکنند و هر روز چشمان به چشمان است. دلایل شکست آن در
اینجا مورد بحث نیست. درسی را که میشود از انقلاب اکتبر گرفت، در دستور
گذاشتن پراتیک آگاهانه کمونیستی در تحولات سیاسی و مقاطع تاریخی مهم به
هدف نیل به اهداف بالا است. لذا صحت این رویکرد را باید در پراتیک سیاسی
روزانه یک حزب سیاسی کمونیستی کارگری از جمله بویژه در تحولات سیاسی
و در مقاطع مهم تاریخی که در دستور طبقه کارگر قرار میدهد، ثابت کرد.

بیکیتهی عدم تمایل سرمایه داری به تخفیف نابرابری اقتصادی را چنین
توضیح میدهد، میگوید: " معضل امروز سرمایه در قرن بیست و یکم

در عدم تخفیف نابرابری این است که سرمایه داری به سرمایه داری پدرسالارانه "patrimonial capitalism" یعنی زیر سیطره ثروت ناشی از ارث برگشته است، بویژه اروپای غربی و افزایش سهم یک درصدی ها در کشورهای اروپائی خصوصا در آمریکا. که اگر یک درصدیها که بیش از ۶۰٪ درآمد ملی این کشور را در چند دهه اخیر تصاحب کرده اند، ناشی از این و عروج مدیران بالا، "super managers" (برای این لازم نیست آدرس صفحه مشخصی از کتاب پیکیتی را داد کل فصل سوم کتاب پیکیتی از صفحه ۲۳۵ تا صفحه ۴۷۰ یعنی فصل مربوط به بزعم او ساختار نابرابری -Structure of inequality- تکرار مکرر در مورد این دو مورد است.)

بحث در این مورد واقعا یک فصل جداگانه میخواهد. به خاطر اجتناب از طول مطلب از آن میگذرم و به نکاتی ضروری در مورد آن اشاره میکنم.

چکیده نظر پیکیتی این است، میگوید که سرمایه داری در قرن بیست و یکم بویژه در اروپا و در آمریکا که عروج مدیران بالا نیز به آن اضافه شده است زیر سیطره خانواده ها و فامیلهای نزدیک و دور آنها قرار گرفته است. بصورت ارث از طریق روابط خانوادگی دست به دست میشود، به اصطلاح انحصاری شده است و این بزعم او باعث شده است که صاحبان آن تمایلی به تخفیف نابرابری اقتصادی نداشته باشند. میگوید در قرن نوزدهم هم این وضعیت برقرار بود. پیکیتی با هدف مستدل ساختن این تحلیل اقتصادی خود از سرمایه در قرن بیست و یکم، مخاطبین خود را به اوایل قرن نوزدهم و داستان سرائی در دوره بالزاک (Balzac) و باباگوریو (Papa goriot) و جین آستن (Jane Austen) می برد. در باباگوریو، این اثر بالزاک، جوان دانشجوی رشته حقوق میداند که با آن شغل

نمیتواند پولدار شود، مگر اینکه با دختر باباگوریو ازدواج کند و با ارثیه پدری او پولدار شود. یا دختر جوانی از یک خانواده در کتاب جین استتن (Jane Austen) نهایتاً مجبور میشود که میان احساسات و عاطفه (Sense) و عقل (Sensibility)، عقل را انتخاب کند و با مرد بسیار مسن تری از خود که داری ارثیه و املاکی است ازدواج کند تا آینده خود و فرزندانش را با آن ارثیه تضمین کند.

بیکیتی زیر نام قرن نوزدهم، تمام تحولات این قرن، دوره رشد صنعتی سرمایه داری و گسترش و کامل شدن آن در قرن نوزدهم، اول در انگستان و سپس در دیگر کشورهای سرمایه داری در فرانسه، در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی را از قلم انداخته است. دوره ای که در آن کارگران و رهبران کارگری علیه سرمایه قد علم میکنند، از کمونیسم و انقلاب اجتماعی علیه سرمایه حرف میرنند، سوسیالیسم بورژوائی شکل میگیرد که برای حفظ و ادامه اقتصاد کاپیتالیستی از ایجاد رفرم و اصلاحات در آن صحبت میکند. بیکیتی در "اثبات" نظر خود کل فاکت‌های واقعی تاریخی در قرن نوزدهم را نادیده گرفته است، دوره باباگوریو و خانواده داشود (Dashwood) در رمان جین استتن را به سرمایه داری در قرن بیست و یکم با آنهمه تغییرات شگرفی که بخود دیده است، کپی کرده است!

با اینحال، این نوع تحلیل اقتصادی عامیانه از سرمایه در قرن بیست و یکم، طرفدار دارد، "اقتصاد دانان" خود را دارد و نوعی چپ نمائی در اعتراض به نابرابری اقتصادی در سرمایه داری را منعکس میکند. بویژه در میان منتقدین "نئولیبرالیسم" و کسانی که معضل را نه خود سرمایه داری که در نمود و ظواهر آن و یا حداکثر آن را در "نئولیبرالیسم" میدانند. نمونه آن را حتی در سرمایه داری تحت حاکمیت جمهوری اسلامی نیز میتوان نشان داد. برای مثال وقتی از

خصوصی سازیها صحبت میکنند میگویند، این چه نوع خصوصی سازی است که مراکز اقتصادی و بقول آنها رانت ها را بین آفازاده ها و نزدیکان و اقربای خامنه ای و دیگر سران جمهوری اسلامی و یا سران سپاه پاسداران توزیع میکنند. از نظر این "معترضین" به سرمایه، تراکم سرمایه میان سرمایه داران منفرد را باید به "قابلیت و کارائی" آنان در یک رقابت "خالص و مناسب" واگذار کرد. این اعتراض، اعتراض طبقه متوسط و روشنفکران آن را به سرمایه داران بالا دست منعکس میکند. این نوع اعتراض به جائی اینک نابرایی اقتصادی را مستقیماً به خود سرمایه داری و دول طبقه حاکمه مدافع آن ربط دهد، با اخلاقی کردن آن و نسبت دادن نابرایی به اعضای خانواده ها و فامیلهای سرمایه داران، مشابهه واقعی است که "گناه" گرانی را به چند محترک نسبت میدهند.

ثروت ناشی از ارث معضل سرمایه نبوده و اکنون هم معضل سرمایه نیست، همینطور عروج مدیران بالا. ثروت ناشی از ارث، یکی از راههای تحویل سرمایه داران جدید به بازار در این شیوه تولید است. نگرش و تبیین بورژوائی اقتصاد دانان بورژوا، از جمله پیکیتی، از سرمایه و تناقضاتشان بر این اساس به آنان اجازه نمیدهد که از نمودهای ظاهری آن فراتر روند. چرا که سرمایه را نه یک رابطه اجتماعی که مقداری پول و ابزار کار و کار می دانند. لذا عاجز از درک آن بعنوان یک تحول عمیق تاریخی در شیوه تولید هستند که با سلطه آن:

"... چگونه پول و مستغلات قبلی یعنی منبع اصلی سرمایه از هرکجا که آمده باشند با سرمایه کردن ارزش اضافی ناپدید میشوند و آنچه دیگر عمل میکند به دلیل تداوم ارزش اضافی، این سرمایه است." مارکس، کاپیتال، انگیزی، جلد اول.
برای مثال، فردا بیل گیتس (Bill Gates) و امثال بیل گیتس ثروت دهها میلیاردی

خود را میان فرزندان تقسیم میکنند تا هم تداوم فعالیت کمپانی های خود و انباشت سرمایه خود را حفظ کنند و هم با آن چند سرمایه دار جدید نیز تحویل بازار دهند. این "مشکل"، یقه خود پیکیتی را هم گرفته است. در آخرین مصاحبه ای که آن روزها کانال ۱ بی بی سی انگلیسی در برنامه "Hard Talk" با او داشت، مجری برنامه از او پرسید که با پولهایی که از بابت فروش کتابش بدست آورده است چه خواهد کرد؟ پیکیتی جوابی نداشت که بدهد. اما می دانست که یک راه این است که آن را بتدریج خرج کند که مثل هر پول دیگری مصرف میشود و سرمایه نخواهد شد. اگر بخواهد ارزش افزائی آن را تامین و آن را انباشت کند، در اینصورت یا باید خود پیکیتی آن را در تولید به کار اندازد، یا اینکه به صورت سهام آن را در اختیار سرمایه دار دیگری قرار دهد و از اینطریق خود را در ارزش اضافه حاصله شریک کرده و به حقوق مدیر بالای آن شرکت هم تن دردهد. یا اینکه آن را میان فرزندان خود تقسیم کند و با آن چند سرمایه دار جدید تحویل طبقه بورژوا بدهد.

نشریه "فوربس" در شماره اخیر خود که از ۱۰ زن بعنوان ثروتمندترین زنان جهان نام برده است، بیش از ۵ نفر آنان که صاحب شرکتهای تولید مواد غذایی و یا لوازم آرایش و یا سهام دار صنایع مختلف و مهمی هستند، با ارث پدری، خواه از طریق تقسیم ثروت و خواه انتقال کمپانیها و شرکتهای صنعتی به آنان، شروع کرده اند. به هرمارکی که دست بزنید مجموعه وسیعی از سهامداران در آن شریکند که هیچکدام نسبت خانوادگی با هم ندارند. دول بوژوازی بخشی از سهام بانکها و دیگر مراکز اقتصادی را دارا هستند. جهانی شدن سرمایه داری ادغام مراکز اقتصادی و تولیدی را چنان در هم تنیده است که سراغ سرمایه های مختلف و قطعات تولیدی متعلق به این یا آن شرکت و کمپانی را در همه رشته های تولید میتوان گرفت. هر ساله دهها میلیونر جدید حتی در رشته ورزش که اکنون یکی از منابع مهم سودآوری است

به سرمایه داران قبلی اضافه میشوند. با درآمد حاصله خود یا بیزنس خود را راه میاندازند یا در یکی از بزنسهای "ارثی" مورد نظر پیکیتی سهم میشوند تا خود را در بخشی از ارزش اضافه آنان شریک کنند. در کل، این، "معضل" سرمایه داری نیست، معضل تراشی از نوع پیکیتی است برای اینکه چیزی در مورد واقعیت سرمایه در قرن بیست و یکم و رقابت سبعانه ای که بر سر سهم بری از ارزش اضافه و توزیع ثروت اجتماعی بین سرمایه داران به قیمت تشدید استثمار وحشیانه طبقه کارگر و گرسنگی دادن به بخش وسیعی از این طبقه، سکوت کرده و چیزی نگویند.

اعتراض به حقوق بالای مدیران شرکتها و کارخانجات مختلف، شکلی از اعتراض در ظاهر چپ در مورد نابرابری را منعکس میکند، اما به شدت توخالی و توهم زا است. مصرف بیرونی دارد در آرام کردن اعتراض طبقه کارگر و دیگر اقشار کم درآمد. توجه آنها را از خود سرمایه داری و مصائب و فقر و بیکاری و کاهش مداوم معاشی که به طبقه کارگر تحمیل کرده اند، منحرف میکند و آن را روی اعتراض به نمونها و ظواهر توهم زای آن متمرکز میکند. کارگر را به جای اینکه به سمت افزایش مزد خود سوق دهد، علیه مزد یک عده از مدیران بالا به کار میگیرد. برای کارگر کاهش مزد این مدیران مساله نیست و نمیتواند باشد، میخواهند آن را کاهش دهند، میخواهند ندهند، مساله افزایش مزد خود کارگر است. چرا مزد کارگر را که در حد خط فقر و پائین تر از آن است اضافه نمیکنند؟

موقعیت کنونی صفی از مدیران بالای شرکتها، جزو کارکرد خود سرمایه داری یعنی افزایش رقابت است. افزایش رقابت حقوق مدیران شرکتها و کارخانجات مختلف را بالا میبرد اما در مورد مزد کارگر اثر معکوس دارد و آن را کاهش میدهد. صاحبان و سهامداران شرکتها نفع خود را در پرداخت حقوق بالا به مدیران

بالا می بینند. از سود سرشاری را که این مدیران بویژه در قبال تشدید کار کارگران، روزانه و به شیوه های مختلف، نصیب آنان میکنند، آگاهند. میخواهند آنان را به هدف کسب سود بیشتر در رقابت با سرمایه بغل دستی، شریک کنند. کارکرد این مدیران را برای سرمایه داران و شرکتهای مختلف، در بخش نهائی با فاکتهای مستند، نشان خواهم داد. آزاد گذاشتن سرمایه و ثروتهای سرمایه داران منفرد و برخورداری رسمی و تلویحی آنان حتی از معافیت مالیاتی به روشها و شیوه های مختلف از طرف دول بورژوازی، بیانگر شکست این نوع توهمات است که سخنگویان اقتصاد سیاسی، پیکتی و امثال پیکتی، در توجیه استثمار طبقه کارگر تحت نام تعدیل در نابرابری، در میان طبقه کارگر و در جامعه رواج میدهند.

سرمایه داری شیوه تولید کاپیتالیستی است. اینطور نیست که سرمایه دار از یکی خوشش می آید به او مزد بیشتری میدهد و به دیگری مزد کمتر. سرمایه داری انسانها را مطابق جایگاه آنها در اقتصاد و از این طریق جایگاه اجتماعی آنان را تعیین میکند. مدیران خود در تولید مستقیماً دخالت ندارند. آنها محصول تشدید رقابت بین سرمایه داران مختلف و سازماندهی تشدید کار و انواع حق کثی و اعمال فشار بر کارگران در شرکتهای و کمپانیهای مختلف سرمایه دارانند و سهم خود را از اینجا میگیرند. نگاهی به آنچه بر طبقه کارگر در مراکز تولیدی و کار در کشورهای مختلف سرمایه داری میگذرد، پرده از روی هر مکاشفه توجیه گرانه ای از نوع امثال پیکیتی در مورد افزایش حقوق مدیران بالا بر میدارد. من در اینجا فقط به نمونه ای از آن اشاره میکنم. پائین تر در نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان، دلایل آن روشنتر میشود.

"- اتحادیه کارگران رستورانها در انگلستان ادعا میکند که مالک فروشگاه گرانقیمت (Harrods) در لندن تا ۷۵٪ هزینه خدمات را به حساب خود واریز

میکند. بر طبق گزارش حسابها در (Company House)، ۶.۱ میلیون پوند، بالاترین حقوق سالیانه مدیر ها رودز است، حدس زده میشود که متعلق به میشل وارد (Michel Ward) باشد. اتحادیه ای که خدمه و کارکنان آشپزخانه ها را نمایندگی میکند ادعا میکند که مالک قطری این فروشگاه در لندن تا ۷۵٪ هزینه خدمات را به حساب خود واریز میکند، که گفته میشود تا ۵۰۰۰ پوند در سال حقوق این کارگران را کاهش میدهد. ۱۶ کافه و رستوران که بوسیله این فروشگاه اداره میشوند، ۴۸۳ نفر از کارکنان آشپزخانه و خدمه آن را شامل میشود. گاردین، پنجشنبه، اول دسامبر ۲۰۱۶ (۱۶).

با یک حساب ساده مدیر و مدیران رده های مختلف این فروشگاه، هر سال حدود ۲۵۰ هزار پوند از درآمد این کارگران را به جیب مالک آن می ریزند.

یکی از کارگران زنجیره فروشگاههای بوتس (Boots) در بریتانیا میگفت که هر مدیر جدیدی که دست به کار میشود، میگوید "پروفایل" این فروشگاه درست نیست. کارگران فوراً متوجه میشوند که مدیر جدید دستور گرفته است که عده ای از کارگران را اخراج و روی بقیه برای تشدید کار و کاهش مزایای کاری فشار بیاورد.

معضل خود سرمایه داری است، ساختار نابرابری (Structure of inequality) محصول شیوه تولید کاپیتالیستی و توزیع هم براین اساس پایه گذاری شده است. گفتن اینکه نابرابری وجود دارد یا شکاف بین فقیر و غنی بیشتر شده است، نیازی به اثبات کردن و پر کردن یک کتاب با آن ندارد.

وقتی بحث سرمایه داری مطرح است، سوالات در مورد سرمایه داری اینهاست: چرا نابرابری از بین نمی رود؟ چرا وقتی تخفیف نابرابری را پس میگیرند، دیگر

نمیتوان آنرا باز گرداند؟ چرا فقر از بین نمی رود، چرا گرسنگی از بین نمی رود و همچنان رو به گسترش است؟ اگر فقر و گرسنگی و جنگ و آوارگی بد است، چرا آن را به بخشی از زندگی اکثریت عظیمی از طبقه کارگر و دیگر مردم جهان تحمیل کرده اند؟ به این جهت تنها راه پایان دادن به این وضعیت، لغو کار مزدی، لغو مالکیت خصوصی، لغو طبقات، لغو کلیه تبعیضات و پایان دادن به از خودبیگانگی بشر با بزیر کشیدن حاکمیت سرمایه و طبقه حاکمه آن است.

۲ - پیکیتی و قانون گرایش نزولی نرخ سود مارکس

اظهار نظر پیکیتی در مورد مارکس صفحات ۲۲۸ تا ۲۳۰ کتاب او را دربرمیگیرد. آوردن کل آنچه او در آن سه صفحه مطرح کرده است، طولانی است و لازم هم نیست، من سعی کرده ام که چند تکه از آن را که از نظر من برای نشان دادن "تبیین" پیکیتی از مارکس کفایت میکند، در اینجا بیاورم. او در بخش "برگردیم به مارکس و کاهش نرخ سود"

(Back to the Marx and the falling rate of profit) بحث خود را چنین

شروع میکند:

"حال که من به آخر این بررسی تاریخی نسبت درآمد سرمایه میسم.. می ارزد که به رابطه بین نتایج من و تزه‌های کارل مارکس، اشاره کنم. برای مارکس، مکانیزم اصلی ای که با آن "بورژوازی گور خودش را میکند" با آنچه که من در مقدمه آن را بعنوان "اصل انباشت نامحدود" عطف توجه دادم، مطابقت میکند: سرمایه داران مقادیری از سرمایه را که انباشت میکنند همیشه در حال افزایش است که به طور بیرحمانه ای به نزول نرخ سود می انجامد (یعنی بازدهی سرمایه) و نهایتاً به سقوط آنها میانجامد" (۳۰)

مارکس در تمایز با اقتصاد دانان و متفکرین بورژوا سیر انحطاط و بحران سرمایه را به عرصه انباشت و پروسه تولید ارزش اضافه میکشاند، که جلد سوم کاپیتال را دربر گرفته است، در آن بطرز درخشانی وجه "کمی" و "ارزشی" تولید را با وجه "فیزیکی" آن بدرستی ترکیب میکند که در آن هم در مورد انباشت سرمایه و هم در قانون گرایش نزولی نرخ سود، افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه نقش محوری را دارد. مارکس با درک عمیقش از سرمایه داری و تناقضات درونی که این شیوه تولید با خود حمل میکند نشان میدهد که سرمایه داری را گریزی از این تناقضات نیست، اما سقوط نهائی سرمایه داری را از آن نتیجه نگرفته است. مارکس به کارکرد سرمایه داری کاملاً آگاه است، میداند که سرمایه داری از فراز و نشیبهای ادواری معینی که به آن دچار میشود میگردد، به این دلیل به مباحثهای مختلف به کارگران میگوید که باید درک کنند و بفهمند که سیستم موجود با همه فلاکت‌هایی که به آنان تحمیل میکند، در همانحال و توأماً شرایط مادی و اشکال اجتماعی لازم را برای تجدید ساختمان و بازسازی اقتصاد جامعه و تولید و بازتولید خود را نیز فراهم کرده است، لذا باید خواهان الغاء سیستم مزدی و برچیدن کار مزدی شوند. مارکس بر ضرورت انقلاب کارگری به هدف بزرگشیدن دول بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر بارها تاکید کرده است. بدون این پراتیک آگاهانه، واضح است که سرمایه داری همچنان به قیمت تحمیل مصائب و مشقات بیشتری به طبقه کارگر و به جامعه بشری ادامه خواهد یافت. چه بسا بر سر سهم بری بیشتر از ارزش اضافه و تصاحب بیشتر ثروت اجتماعی، کره زمین را نیز به نابودی سوق دهند.

پیکیتی "اصل انباشت نامحدود" خود را به قانون گرایش نزولی نرخ سود مارکس گره زده است تا سقوط نهائی سرمایه داری را از آن نتیجه گیری کند، بزعم او همانطور که مارکس هم این نظر را دارد. پیکیتی در مقدمه کتاب

خود این نظر مارکس را "قیامتگرا" میخواند، اینجا خود را با آن همنظر نشان میدهد! بعد در آخرین بحث و در پایان کتابش، دوباره نظر مارکس را "قیامتگرا" میخواند و میگوید که تنها "راه نجات" از آن "قیامت"، رشد ساختاری و گسترش تکنولوژی است! خواننده خود متوجه سطحی بودن و عدم انسجام فکری این استاد اقتصاد و شلختگی او حتی در یک کار آکادمیک نیز، خواهد شد.

سردرگمی اقتصاد سیاسی و اقتصاد دانان آن در بیان علت رکود و بحرانهای ادواری در سرمایه داری عیانتر از آن است که نیازی به توضیح زیادی داشته باشد. نه اقتصاد سیاسی و نه اقتصاد دانان آن، نتوانسته و نمیتوانند رکود و بحرانهای ادواری سرمایه را جز در نمودهای ظاهری و یا حداکثر "شوک خواندن" آن از نوع پیکیتی توضیح دهند. وقتی بحران از بانک (Lehman Brothers) شروع و فردای آن روز جهانی شد، گفتند که حق با مارکس بود. چند روز بعد سیل آمارها در مورد کاهش تولید ناخالص ملی (GDP) و آب شدن چند تریلیون دلار از سرمایه بانکها و دولت و سقوط چند تریلیونی بازار بورس و کاهش چند تریلیونی ارزش خانه های مردم و غیره و غیره شروع شد که واقعی بودند اما چیزی در این مورد که چرا این بحرانها و رکودهای ادواری در سرمایه داری از جمله بویژه بحران اقتصادی جهانی سرمایه که در سال ۲۰۰۸ روی داد، نگفته و نمیگویند. پیکیتی یکی از آنها است. ادعای تحلیل سوخت و ساز سرمایه در قرن بیست و یکم را دارد، اما در این مورد در یک کتاب هفتصد صفحه ای، دو سطر نوشته است.

کلید درک قانون گرایش نزولی نرخ سود مورد نظر مارکس، درک نقش محوری ترکیب ارگانیک سرمایه در آن است. برای درک آن قانون باید از ترکیب ارگانیک سرمایه حرکت کرد که بخش همیشه بزرگتر هر تکه از سرمایه اجتماعی

را در نظر بگیرید، سرمایه ثابت (وسایل تولید) و تکه همیشه کوچکتر آن کار زنده (سرمایه متغیر) است. لذا حجم کار زنده در تولید به نسبت بخش بزرگتر آن یعنی وسایل تولید بطور تدریجی اما مدام کاهش پیدا میکند، همینطور کار پرداخت نشده. تداوم این پروسه اجتناب ناپذیر باعث میشود که سهم کوچکتری از کل سرمایه سرمایه گذاری شده یعنی آنچه که مستقیماً به مزد کارگر مربوط است ارزش اضافه کوچکتری را در رابطه با حجم خود جذب کند در نتیجه باعث نزول تدریجی خود ارزش اضافه نسبت به کل سرمایه از پیش ریخته میشود.

مارکس قانون گرایش نزولی نرخ سود را چنین توضیح میدهد:

"قانون گرایش نزولی نرخ سود، که همان یا حتی افزایش نرخ ارزش اضافه را توضیح میدهد، به عبارت دیگر به معنی این است که هر تکه از سرمایه اجتماعی را در نظر بگیرید، یک بخش همیشه بزرگتر آن وسایل تولید و بخش همیشه کوچکتر آن کار زنده است، چون حجم کل کار زنده اضافه شده به ابزار تولید در رابطه با ارزش این وسایل تولید پائین میاید، و همینطور هم کار پرداخت نشده. یا از زاویه دیگری، یک سهم همیشه کوچکتر کل سرمایه سرمایه گذاری شده ارزش اضافه کوچکتری را در رابطه با حجم خود جذب میکند، حتی اگر نسبت کار پرداخت نشده و کار پرداخت شده، ثابت و یا افزایش یابد." مارکس، کاپیتال، انگلیسی، جلد سوم، چاپ پنجم، ۱۹۸۱ ص ۳۲۲.

آنچه که اکنون در سرمایه داری شاهد گسترش آن هستیم، افزایش تکه سرمایه همیشه بزرگتر آن یعنی وسایل تولید و کاهش تکه همیشه کوچکتر آن یعنی کار زنده و در نتیجه پائین آمدن حجم کل کار زنده اضافه شده، همینطور کاهش کار پرداخت نشده، به ابزار تولید در رابطه با ارزش این وسایل است که عملاً به رکود مزمی در

سرمایه داری تبدیل شده است. مارکس این پروسه را گام به گام در جلد سوم کاپیتال دنبال کرده است. شاهدیم که حجم آن تکه همیشه بزرگتر سرمایه اجتماعی یعنی ارزش وسایل تولید در پروسه بارآوری کار به کمک تکنیک پیشرفته و جایگزینی آن با کار زنده هر روز بیشتر و بیشتر میشود، در عوض حجم کل کار زنده ای که باید به این وسایل تولید اضافه شود کمتر و کمتر میشود. و این تشدید رقابت بین اقشار مختلف سرمایه و دول بورژوازی را بر سر منابع و محصولات و شکل گیری سرمایه های تریلیونی و تنگ کردن عرصه بر سرمایه داران کوچکتر را نشان میدهد.

مارکس در مورد قانون گرایش نزولی نرخ سود در جای دیگری میگوید:

" هیچ نویسنده اقتصادی اقتصادی سیاسی آن را کشف نکرد، آن را مشاهده کردند اما در توضیح آن خود را در تناقضات خود شکنجه کردند، "بنابراین (اقتصاد سیاسی) هرگز نتوانست آن را به شیوه معینی فرموله کند؛ چرا که هرگز نتوانست ارزش اضافه را بعنوان چیزی جدا از سود عرضه کند؛ نه سود بطور کلی، بلکه در شکل خالص آن، و نه چون (چیزی) متفاوت از اجزاء مختلف تشکیل دهنده سودها که موقعیت مستقلی را در مقابل همدیگر (از قبیل سود صنعتی، سود تجارت، بهره، اجاره زمین) بدست آورده اند؛ چگونه از این رو (اقتصاد سیاسی) در اساس هرگز تمایزات در ترکیب ارگانیک سرمایه را و از اینرو تبدیل به قاعده شدن نرخ عمومی سود، را هم تحلیل نکرد. بعدا این به معنای تبدیل شد که اقتصاد سیاسی هرگز راه حل این معما را پیدا نکرد."

کاپیتال، انگلیسی، جلد سوم، چاپ پنگوئن، ۱۹۸۱ صفحات ۳۱۹-۳۲۰

"عمدا قانون گرایش نزولی نرخ سود را قبل از توضیح تخمیر سود به اجزاء مختلف آن که هرکدام وجود مستقلی را پیدا کرده اند، .. و به اشخاص معینی تعلق میگیرند، پیشنهاد کردیم. این کار نشان میدهد که از همان شروع اولیه چگونه این قانون در کلیت خود از تقسیم روابط متقابل مقولاتی که سود از آن مشتق میشود، مستقل است. سود که اینجا مطرح میشود، به سادگی نام دیگری است برای ارزش اضافه که اکنون در رابطه با کل سرمایه سرمایه گذار شده بیان میشود، به جای سرمایه متغیر که از آن مشتق میشود. قانون نزولی نرخ سود بنابراین نزول نسبت بین خود ارزش اضافه و کل سرمایه سرمایه گذاری شده را بیان میکند." مارکس، کاپیتال، جلد سوم، انگلیسی، چاپ پنگوئن، ۱۹۸۱ ص ۳۲۰. مترجم انگلیسی، (David Fernbach)

مارکس همانطور که پیشتر توضیح میدهد متوجه سردرگمی اقتصاد دانان اقتصاد سیاسی در مورد قانون گرایش نزولی نرخ سود شده است. بیکیتی تنها نمونه آن نیست، همه اقتصاد دانان بورژوازی در قرن بیست و یکم را نیز شامل میشود. آن را مشاهده میکنند، اما بدلیل تناقض خود در دفاع از سرمایه و کتمان ارزش اضافه از طبقه کارگر، ارزش اضافه را بعنوان چیزی جدا از سود بطور کلی عرضه نمیکنند، در نتیجه در توضیح آن بگفته مارکس خود را در تناقض خود شکنجه میدهند.

بیکیتی بحث خود را در مورد مارکس و دیگر اقتصاد دانان ادامه داده و میگوید:

"در تفکر مارکس هم چون دیگر اقتصاد دانان آن دوره ایده رشد ساختاری واضحا شناخته شده و فرموله نشده بود. در آن روزها، هیپوتز(فرضیه) به سادگی این

بود که بازده تولید، بویژه بازده مانوفاکتورها، اساساً بوسیله رشد سرمایه صنعتی توضیح داده می‌شد. به عبارت دیگر بازده منحصر با وسایل و دستگاههای ماشینی بیشتر افزایش پیدا میکرد، زیرا هر کارگری پشت یک ماشین بود امروز ما میدانیم که در طولانی مدت رشد ساختاری فقط به دلیل بارآوری رشد ممکن است. اما این در دوره مارکس به دلیل کمبود دورنمای تاریخی و معلومات و آمارهای خوب، بدیهی نبود. وقتی رشد ساختاری موجود نباشد و بارآوری و افزایش جمعیت صفر باشد، ما به همان تناقض منطقی میرسیم که مارکس آن را توضیح کرده است" (همانجا)

پیکیتی به مارکس و اقتصاد دانان قبل از او، آدام اسمیت و ریکاردو، بی آنکه نامی از آنها ببرد، ایراد می‌گیرد که "رشد ساختاری" بگفته او به معنای خود بارآوری (برای مقدار معینی از کار و سرمایه) اضافه شده را "واضحا" فرموله نکرده بودند. می‌خواهد بگوید، اگر آنها ارزش افزوده به تولید (برای مقدار معینی از کار و سرمایه) را ناشی از کار اضافه کارگر می دانستند به این دلیل بود که به بازده تولید منحصر از دید رشد سرمایه صنعتی و یک کارگر پشت هر ماشین، نگاه میکردند. پیکیتی ادعا میکند که برخلاف نظر آنها، در "رشد ساختاری و واضحا فرموله شده" او ارزش افزوده به تولید (در ازاء مقدار معینی از کار) با آن واحد از سرمایه که صرف خرید آن شده یا میشود، برابر است و باید برابر باشد که در بخش اول نقد خود نادرستی آن را توضیح دادم.

آدام اسمیت اقتصاد دان برجسته دوره رشد سرمایه داری صنعتی در انگلستان، تا آنجا پیش می رود که بگفته مارکس ارزش اضافه را لمس میکند، اما با تناقضی که خود را با آن روبرو می یابد، قادر به برسیمت شناختن آن نمیشود. آدام اسمیت میگوید که سرمایه دار که سرمایه خود و ابزار تولید را در اختیار کارگر قرار

میدهد تا زندگی روزانه خود را با آن تامین کند حق دارد که در ازاء آن، بخشی از کار اضافه کارگر را نیز بخود اختصاص دهد. ریکاردو اقتصاد دان دوره کامل شدن سرمایه صنعتی است، از رابطه کار مزدی و سرمایه حرف میزند و در همین رابطه دنبال معضلات آینده سرمایه داری است. مارکس سرمایه داری را در کلیت آن مورد نقد قرار میدهد. در بحث مربوط به کار مولد و غیر مولد، راز قدرت مولده سرمایه را برملا میکند. تاکید مارکس بر سرانجام پروسه کار و تولید ارزش مصرف بطور کلی است. وجه مادی تولید از نظر مارکس نه با این یا آن پروسه کنکرت کار (کار کشاورزی یا صنعتی)، نه با این یا آن ارزش مصرف معین، بلکه با نفس وجود پروسه کار بطور کلی معنی پیدا میکند، نه کار کنکرت، کار به معنای عام کلمه، کار مجرد از نظر مارکس منشاء ارزش است. بدین ترتیب مارکس برای نخستین بار از این طریق به نظریه کار منشاء ارزش است محتوایی روشن و بی ابهام می بخشد.

پیکیتی میگوید، رشد ساختاری به معنای خود بارآوری، بارآوری چی؟ باید حدس زد که منظور پیکیتی از بارآوری، بارآوری سرمایه است، در حالیکه بحث بر سر بارآوری کار است که خود را در بارآوری سرمایه نشان میدهد. بارآوری سرمایه هم بدون اجبار به کار اضافی ممکن نیست، همانطور که در شیوه های تولید پیشین نیز صدق میکند. برای روشن شدن آن، به مارکس مراجعه میکنیم.

مارکس آن را چنین توضیح میدهد: "بارآوری سرمایه در وهله اول – حتی اگر صرفاً تابع شدن صوری کار به سرمایه را در نظر بگیریم – در اجبار به کار اضافه خلاصه میشود، یعنی اجبار به انجام کاری مازاد بر نیاز فوری. این چیزی است که در شیوه های تولید پیشین نیز، مانند شیوه تولید سرمایه داری وجود دارد. با این تفاوت که سرمایه داری به شیوه مفیدتر به حال تولید عملی و متحقق میکند." مارکس،

پیکیتی از رشد ساختاری مورد نظر خود به معنی خود بارآوری (برای یک مقدار معینی از کار و سرمایه) اضافه شده نتیجه گرفته است که: "فقط رشد مداوم بارآوری و افزایش جمعیت میتواند افزایش دائمی واحدهای سرمایه را جبران کند همانطور که قانون نسبت سرمایه مساویست با سود تقسیم بر رشد آن را روشن کرده است." به این امید که "راه نجاتی" را برای سرمایه در مقابل قانون گرایش نزولی نرخ سود مارکس به سرمایه داران قول دهد.

به مورد مصرف قانون نسبت سرمایه مساویست با سود تقسیم بر رشد مورد نظریکیتی پیشتر در مثال کار کشاورز صاحب زمین و بازار مسکن اشاره کردم. اینجا لازم است این را در مورد "رشد ساختاری" (رشد مداوم بارآوری) مورد نظر او اضافه کرد که پیکیتی نمیتواند حتی یک مثال بیاورد و نشان دهد که "رشد مداوم بارآوری مورد نظر او و افزایش جمعیت و تکنولوژی" در یکی از کشورهای سرمایه داری توانسته باشد که افزایش دائمی واحدهای سرمایه را جبران کرده و جلو انباشت رو به گسترش سرمایه را گرفته باشد. تکرار فرمولها و قوانین حفظ شده در کتاب مدل تحلیل نئوکلاسیکی از اقتصاد سیاسی در اطاق کار و یا کلاس درس، تناقض آن را با واقعیتی که فی الحال در تولید کاپیتالیستی در جریان است به سادگی نشان میدهد. این مدل اقتصادی از تحلیل اقتصاد سیاسی (neoclassic economics) که پیکیتی یکی از شاگردان آن است در اواخر قرن نوزدهم به هدف نفی تئوری ارزش مارکس یعنی مدت زمان کار اجتماعا لازمی که صرف تولید هر کالائی شده یا میشود که معیار اندازه گیری ارزش آن کالا است وارد تحلیل اقتصاد سیاسی شد که هدف آن اساسا نفی ارزش اضافه در پروسه کار بود که گویا بر طبق آن سود

سرمایه داران نه از ارزش اضافه حاصل شده در پروسه کار در محصول نهائی، بلکه با فروش کالاهای آنان در بازار براساس "قانون" عرضه و تقاضا بدست میاید. اما روشن نکردند که خود "قانون" عرضه و تقاضا را چه قانونی تعیین میکند؟ بیکیتی اگر نگرش نئوکلاسیکی او آخر قرن نوزدهم در تحلیل اقتصاد سیاسی را در نیمه دوم قرن بیست و یکم تکرار میکند، براین واقف است که همه اقتصاد دانان بورژوا، با هر مدل اقتصادی، در این نگرش سهمیم و شریکند، آنهم کتمان ارزش اضافه ناشی از استثمار نیروی کارگر در پروسه کار در سیستم مبتنی بر کار مزدی است.

بیکیتی در ضمن به مارکس خرده گرفته و میگوید: "مارکس علیرغم این بصیرتهای مهم، به آمارهائی که از گزارش بعضی از کارخانه های انگلستان منتشر میشد متکی بود که عموماً اقتصاد بریتانیا را نمایندگی میکرد..... مارکس همچنین نسبت به درآمدهای ملی که در اطراف او داشتند گسترش می یافتند عطف توجهی نشان نمیدهد. ادامه میدهد .. اینها متاسفانه او را قادر می ساخت که تا حدودی بصیرت خود را در مورد انباشت وسیع سرمایه خصوصی در این دوره و بالاتر از همه در روشن کردن مدل قابل توضیح اقتصادیش به کار برد. .." (همانجا)

مارکس در کاپیتال در وجه اقتصادی، با تحلیل عمیق خود از اقتصاد سیاسی میخواهد نشان دهد که این ماشین یعنی شیوه تولید سرمایه داری، چگونه کار میکند. لذا طبقه کارگری که میخواهد آن را از کار بیندازد باید بداند که این ماشین چگونه کار میکند، چگونه خود را تولید و بازتولید میکند و چرا باید کارکرد سرمایه داری را جدی گرفت تا بداند که چگونه آن را درهم شکند. بنابراین اگر کسی بخواهد در کاپیتال دنبال این بگردد که سرمایه داری را چگونه میشود رشد داد یا چگونه سود را میشود بیشتر کرد یا درآمد ملی فلان کشور دارد افزایش پیدا میکند، اینها لااقل از

کابینال در نمی آید. وجه دیگر آن، نقد تیز و انقلابی مارکس است به سرتاپای نظام سرمایه داری که در هر سطر و هر پاراگراف آن جاری است. اگر میتوانستند این نقد تیز و انقلابی را از کابینال جدا کنند، بدون تردید آن را در دانشگاه به پیکیتی هم درس میدادند. چرا که کابینال از نظر تحلیل اقتصاد سیاسی از دیگر مدلهای تحلیل اقتصاد سیاسی بویژه مدل "نئوکلاسیکی" آن سروته دار است که میشود بعنوان اقتصاد آن را یاد داد و میشود یاد گرفت. از جنبه اقتصادی حتی سرمایه داران هم در مواقع بحران اقتصادی به کابینال مراجعه میکنند تا بدانند که مارکس برای مثال رابطه سطح اشتغال را با دستمزدها چگونه توضیح داده است.

۳- نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان در دل اوضاع فعلی این کشور

پیکیتی "تحقیق اقتصادی" خود را به کشورهای اصلی اروپای غربی اختصاص داده است. منهم هم در همین محدوده و در اینجا از کشور بریتانیا مثال میآورم. نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان در دل افزایش فقر و فلاکت در این کشور، نه تنها ثروت و سود سرمایه داران از استثنای نیروی کار طبقه کارگر را پوست کنده و عریان نشان میدهد، بلکه راههای ردیالانه ای را در استثنای این طبقه که سرمایه داران برای تصاحب سود بیشتر خود به آن متوسل شده و متوسل میشوند، نیز عریانتر رو میکند. نشان میدهد که سرمایه داران تنها به آنچه بعنوان دستمزد به کارگران پرداخت میکنند، هرچند در اغلب شرکتها و فروشگاههای مختلف بسیار پائین تر از حداقل مزد سالانه تصویب شده است، رضایت نمیدهد، بلکه بخشی از کار لازم، او را نیز تصاحب میکنند. نه تنها تلاش میکنند که کار اضافی بیشتر را به کارگر به شیوه های مختلف تحمیل کنند، بلکه از مزدی که بابت کارروزانه کارگر نیز پرداخت میکنند، از هر طریق که بتوانند، آشکارا اخذی

میکنند. از تهدید به اخراج کارگر برای مرعوب کردن او و تن دادنش به آن و به کار اضافی مجانی کاملاً خارج از پروسه تولید استفاده میکنند. دولت و دادگاههای حافظ سرمایه هم از آن آگاهند اما کوچکترین اقدامی در این مورد نمیکنند.

برای مثال، شرکت "اسپورت دایرکت" (Sports Direct) که تولید کننده و فروشنده وسایل و لباسهای ورزشی است یکی از اینها است که پائین تر به آن و به تعدادی از شرکتهای دیگر نیز در انگلستان اشاره میکنم. این شرکت با خودداری از پرداخت حداقل مزد تعیین شده به حدود ۲۰۰۰ کارگر آن، بر طبق گزارش روزنامه گاردین، هر روز، بیش از یک پوند در ساعت از مزد این کارگران را به جیب خود میریزد. جدا از این، هر روز بعد از اتمام کار وقتی که کارتهای اتمام کار زده میشود، کارگران را مجبور میکنند که کار جمع آوری کالاها، وسایل و لباسها را در کارگاهها و از کف فروشگاهها و همچنین تمیز کردن توالت و کف این مراکز کار را نیز انجام دهند آنگاه در را بر روی خروج آنان باز میکنند. حال بیش از یک پوند در هر ساعت را فرض کنیم هشت تا ده ساعت کار در روز، حساب کرده و در بیست هزار کارگر ضرب کنید. آن را بطور متوسط در دوازده ماه ضرب کنید تا متوجه شوید که سالیانه صاحب اصلی این شرکت که میلیاردی است به نام مایک اشلی (Mike Ashly) همراه دیگر سهامداران این شرکت میلیونها پوند از این طریق به سود و لذا انباشت سرمایه خود اضافه میکنند.

نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان از هر نظر لازم است. نه به این دلیل که گویا وضع طبقه کارگر در دیگر کشورهای سرمایه داری غربی خیلی بهتر است، بلکه از این نظر که این کشور بعنوان نهمین کشور ثروتمند جهان با وضع فعلی طبقه کارگر در آن، راهی را که طی ۴ دهه پیش با تشدید کار و طولانی تر

کردن ساعات کار و کاهش چشمگیر دستمزدها طی کرده است، به نمایش میگذارد. از نظر گسترش فقر و فلاکت دارد به الگوی کشورهای که به کشورهای "جهان سوم" مشهور بودند، به سرعت نزدیک میشود. بطوریکه در یکی دوسال گذشته تعدادی از روزنامه های این کشور از جمله روزنامه گاردین، ناچار شدند بنویسند که بریتانیا از لحاظ وضع زندگی طبقه کارگر و معیشت عمومی به قرن هیجده هم یعنی دوره ویکتوریا (Victorian Era) بازگشته است. دولت محافظه کار بریتانیا در ده سال حاکمیت خود با تحویل دادن طب عمومی (NHS) به بخش خصوصی و تراستهای مختلف، آنچنان بلایی سر طب عمومی آورده است که در مقایسه با ده سال قابل شناسائی نیست. از لحاظ کمبود پرستار و دکتر و دوا و درمان و ضایعاتی که بر اثر سهل انگاری به بیماران و حتی نوزادان وارد میشود. این تغییرات نه تنها طب عمومی و بیمه های اجتماعی، که سپردن خانه های سالمندان (Care Homes) به بخش خصوصی که میلیونها پوند را از قبل دستمزد ناچیز به پرستاران این بخشها و از اسکان سالمندان و بیماران روانی و غیره در مکانهایی از هر نظر غیر بهداشتی به جیب خود میریزند، گسترش داده است. این حرکت به تدریج کل آن جامعه را دربر گرفته است. میشود دید که چگونه دولت و سرمایه داران با توزیع ارزش اضافی تصاحب شده از طبقه کارگر میان خود، پایه اجتماعی خود را به قیمت تحمیل فقر و فلاکت بیشتر به طبقه کارگر در بریتانیا و از اینطریق به جامعه گسترش میدهند. خیلی ها بر اثر فشار فقر و گرسنگی و ابتلا به بیماریهای مختلف در سنین میان سالی دور از "چشم جامعه" می میرند.

دولت محافظه کار بریتانیا حدود دو سال است که مردم و جامعه بریتانیا را با مساله (Brexit)، خروج بریتانیا از اروپای واحد، سرگرم کرده و در انتظار نگاه داشته است. در ورای آن طرحها و اقدامات خود را برای زدن بیمه های اجتماعی

و درمانی و خودداری از رسیدگی به وضع مردمی که گسترش فقر و فلاکت زندگی آنان و خانواده هایشان را کاملاً به خطر انداخته است، پیش برده است. وضعیت برای طبقه کارگر و حتی لایه های پائین و کم درآمد طبقه متوسط طوری است که به آسانی و در یک روز میتوان بی مسکن و خانه بدوش شد. بر طبق گزارش میدیا و رسانه های خود بورژوازی که وسعت گسترش فقر و فلاکت آنان را به تهیه گزارش در این مورد ناچار کرده است، ۲۴۰۰۰ نفر در بریتانیا (تعداد خیلی بیشتر از این است) خانه بدوشند و تحت عنوان (Rough Sleep) در خیابانها و گوشه و کنار شهر لندن و دیگر شهرهای این کشور بویژه در سرمای سرد زمستان، شب را به صبح میرسانند. در روزها و ماههای اخیر میزان حمله و ضرب و شتم و در موارد زیادی تجاوز به آنان فزایش یافته است. طبق همین گزارشات بویژه در روزنامه گاردین، در فاصله سالهای ۲۰۱۸ - ۲۰۱۷ حدود ۶۰۰ نفر از این انسانها جان خود را از دست داده اند. تعداد مرگ و میر در میان آنان در فاصله سالهای ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸ حدود ۳۰۰۰ نفر است. دولت محافظه کار این کشور و احزاب اپوزیسیون آن در صدر آنان حزب لیبر (حزب کارگر) نه تنها در این موارد بلکه حتی در این مورد که چرا این تعداد مرده اند، یک کلمه حرف نمیزنند. حزب کارگر به رهبری جرمی کوربین نیز همان بازی بریگزیت را پا به پای محافظه کاران پیش می برد. وقتی که میدیا و رسانه های خود بورژوازی هم ناچار از افشای این وضعیت می شوند، در همان محدوده به اظهار نظرهای توخالی خود اکتفا میکنند.

فقر جدیدی که دامنه گسترش فقر و فلاکت را تا اعماق این جامعه عریان میکند، فقر بهداشتی است که آن را (Hygiene Poverty) نام گذاشته اند. طبق گزارش مسئولان مدارس از هر ۵ نفر از پدر و مادرهای دانش آموزان مدارس، یک نفر گفته اند که دیگر از عهده تامین پول لباسشویی فرزند و یا فرزندان خود بر نمیآیند. ناچار

آنان را با همان لباس شسته نشده به مدارس می فرستند. مسئولان مدارس که به تدریج متوجه بوی بد در کلاسها شده اند و به علت آن پی برده اند دارند به کمک (Charity) ها - بنگاههای خیریه- در ایجاد ماشین لباس شویی های مجانی در مدارس اقدام میکنند. یکی از مسئولان یکی از مدارس لندن میگفت که ۸۰٪ لباسهای دانش آموزان را آنجا میشویند و خشک میکنند. وضع در بعضی مدارس از این هم وخیم تر است.

دولت محافظه کار بریتانیا گفت که تا سال ۲۰۲۷ مساله بی مسکنی از جمله خیابان خوابها را "حل" خواهد کرد. روزنامه گاردین در تازه ترین گزارش خود نوشته است که کانسلهای لندن برای این افراد بلیط سفر تهیه کرده و آنان را بدون آماده کردن سرپناهی از قبل به خارج لندن و در نقاط دور افتاده انگلستان و ولز می فرستند ، یا آنان را به کشورهای اروپای شرقی می فرستند که ظاهرا جای خوبی برای خوابیدن در خیابانها است. روزنامه گاردین، دوشنبه، ۲۴ دسامبر ۲۰۱۸

وضع سالمندان در این کشور روز به روز وخیم تر میشود. وزیر پیشین اداره کار و بازنشستگی، دانکن اسمیت (Duncan Smith) طرحی را تحت نام "اعتبار مالی همگانی" (Universal Credit) به تصویب دولت محافظه کار رسانده است که دامنه فقر و فلاکت را در میان طبقه کارگر بیشتر گسترش داده است. افراد بازنشسته و کم درآمد و معلولین و دیگر کسانی را که از کمک هزینه ای برای تامین هزینه زندگی روزانه خود برخوردار بودند ناچار از مراجعه به (Food Banks)ها کرده است که مایحتاج خوراکی را، بخشا مجانی و بخشا با پولی کم، به آنان میدهند. هر روز بر تعداد مراجعین به این فروشگاهها اضافه میشود. روزنامه گاردین در روز چهارشنبه ۱۳ مارس ۲۰۱۹ نوشت که منابع مطلع میگویند که چند میلیون افراد بالای ۶۵ سال با توجه به افزایش فقر در بریتانیا مجبور خواهند

شد که بقیه عمر خود را در فقر و بیماری و شرایط سخت زندگی سپری کنند.

روز سه شنبه ۵ مارس ۲۰۱۹ وزیر جدید کار و بازنشستگی دولت محافظه کار، آمبر راد (Amber Rudd) در اثر فشار کمپینرهای دفاع از معلولین اعلام کرد که از این به بعد از درآمد معلولین بازنشسته و کمکهای داده شده به آنان حسابرسی نمیکند. این البته شامل همه معلولین نمیشود تنها معلولین بازنشسته را در برمیگیرد، اگر فردا دوباره، مطابق معمول، تصمیم خود را الغاء نکنند، لاقلاً برای معلولین بازنشسته که گفته میشود ۲۷۰۰۰۰ نفرند، مایه آرامشی خواهد شد.

بیشتر افراد دچار بیماریهای روانی عملاً رها شده اند. حزب کارگر بهبود در وضعیت موجود را در وعده و وعیدهای توخالی و دولت محافظه کار در دروغپردازیهای آشکار به جای رسیدگی به این وضعیت و هر دو به خاطر از دست ندادن رای بخشهای از جامعه در انتخابات آینده این وضعیت را در دعوای نازل خود بر سر خروج از اروپای واحد لاپوشانی میکنند. راجع به این اوضاع و وضعیت طبقه کارگر در آن یک کلمه هم در سایتها و روزنامه های حزب کارگر و دیگر احزاب چپی که خود را سوسیالیست و یا "ضد سرمایه داری" میخوانند، پیدا نخواهید کرد.

وضع آنچنان خراب است که سازمان ملل گزارش مستندی را در مورد گسترش فقر و فلاکت در مناطقی از این کشور را بعنوان "هشدار" به دولت محافظه کار این کشور، ارائه کرده است:

" سازمان ملل در گزارشی به دولت بریتانیا با هدف توجه دادن دولت بریتانیا بر تاثیرات فقر شدید بر اثر " ریاضت کشی اقتصادی " (بر زندگی مردم) گفت که درآمدهای خانوار (در بریتانیا) هرگز اضافه نشده اند و یک میلیون نفر از سال

۲۰۱۰ در فقر مطلق زندگی میکنند. Kartik Raj یک پژوهشگر این سازمان گفت: "گرسنگی زیادی وجود دارد که زیر رادار مخفی میشود، از جمله یک سری از پدر و مادرها از نخوردن وعده هائی از غذا (برای خود و فرزندانشان)، ناچار میشوند. بچه هایشان گرسنه راهی مدارس میشوند و خانواده ها به خرید ارزان و دوباره توزیع شده مواد غذایی مورد احتیاج روزانه خود متوسل میشوند تا به گوشت دسترسی پیدا کنند. گاردین، ۲۳ اوت ۲۰۱۸. " (۱۷)

"فرزندان طبقه کارگر بهای بحرانه‌های اقتصادی را می پردازند"، عنوان مقاله ای از ستون نویس رونامه گاردین است به نام اوون جونز (Owen Jones). این مقاله در مورد دانش آموزانی است که به مراقبت آموزشی ویژه (Special Education Care) احتیاج دارند و اکثر آنها را فرزندان طبقه کارگر تشکیل میدهند. نویسنده تعداد آنان را در بریتانیا یک میلیون و دویست هزار نفر برآورده کرده است که از این تعداد دولت محافظه کار این کشور تنها ۳۴۰۰۰۰ نفر را زیر پوشش مراقبتهای ویژه قرار داده است. پدر و مادرهای این دانش آموزان مشکل خود را به دادگاه ارجاع داشته و از دولت در مورد عدم کمک به فرزندان خود شکایت کرده اند اما دادگاه شکایت آنها را رد کرده است. آنها هم از درخواست تجدید نظر به دادگاه از ترس رد کردن مجدد شکایت و عدم توانائی هزینه آن خوددراى میکنند. گاردین، ۶ دسامبر، ۲۰۱۸ (۱۸)

به گزارش دفتر آمار ملی بریتانیا در مورد دستمزدها کارگران در این کشور توجه کنید:

"سال گذشته یک سوم کارگران بریتانیا یک درصد و یا کمتر اضافه دستمزد داشتند. دفتر آمارهای ملی (OSN) گفت تقریباً ۳۲٪ از نیروی کار بریتانیا، از ۳۲.۵ میلیون نیروی کار، کمتر از یک سوم نرخ تورم که ماه نوامبر ۲۰۱۷ به ۳.۱٪

رسید، دریافت کردند. روزنامه گاردین، شنبه ۳ نوامبر ۲۰۱۸. "مورد دیگری:

"تقریباً یک نفر از چهار کارگر که مشمول حداقل دستمزد سراسری هستند، کمتر از آنچه که باید دریافت کنند، دریافت میکنند. زنان بیشتر از مردان از دستمزدهای پائین آسیب می بینند. آوریل گذشته (۲۰۱۷) حداقل دستمزد هفت پوند و هشت پنس شد (که هنوز بسیار پائین تر از حداقل دستمزدها در دیگر کشورهای اروپایی حتی اسپانیا و پرتغال است). گاردین ۲۸ نوامبر ۲۰۱۸. گاردین می افزاید که پرداخت نکردن حداقل دستمزد به کارگران یک جرم جنایی محسوب میشود." (۱۹)

دادگاههای دولت بورژوازی این کشور که انسانی را به خاطر عدم پرداخت پانزده پوند مالیات به زندان می اندازند، این قانون شکنی آشکار را شاهدند، اما چشم خود را بر روی آن بسته اند. به مثالی بدون شرح در این مورد توجه کنید:

"قاضی های رده های بالا میتوانند از انعام فوق العاده تقریباً شصت هزار پوندی، اضافه بر دستمزد سالیانه خود برخوردار شوند. پیشنهادی که باعث خشم شدید در میان کارگران بخش عمومی شده است. این افزایش، حقوق این قاضیان را از ۱۸۴۰۰۰ پوند در سال به ۲۴۰۰۰۰ پوند یعنی ۱۱۲۰ پوند در هفته افزایش خواهد داد. افزایش دستمزد در طول ده سال گذشته شامل ۲.۹٪ برای نیروهای مسلح، معلمان در انتظارند تا ۳.۵٪ درصد به حقوق آنان اضافه شود در حالیکه دکترهای تازه کار، دکترهای درمانگاهها و دکترهای متخصص و دندان سازان ۲٪ و همچنین اکثریت قریب به اتفاق کارگران بخش عمومی تنها ۱٪، اضافه شده است، بر طبق گزارش تی یو سی، کنگره اتحادیه های کارگری (Transport Union Congress). گاردین، ۱۳ اکتبر ۲۰۱۸. " (۲۰)

گزارش گاردین می افزاید:

"سال گذشته تحقیقی که کانال چهار (BBC) انجام داد این ادعا را مطرح کرد که کارخانه دارانی که اجناس فروشگاهی های مانند Rive and missguid Island, New look, Boohoo " در (high street) را عرضه میکنند، به کارگران، مزدی بین سه تا سه و نیم پوند در ساعت پرداخت میکردند." (۲۱)

وضع در همه مراکز کار بریتانیا به همین منوال است. به نمونه های دیگری در این مورد توجه کنید:

"تعدادی از صاحب نظران اقتصاد هشدار داده اند که افزایش شرکت گیگ (GIG Company)، کار نیمه وقت و دیگر اشکال مخاطره آمیز کار از قبیل قرار داد "zero hour" (قرار داد سفید)، قدرت کارگران برای خواست افزایش دستمزد را کاملاً از بین برده است. گاردین، پنج ژوئن ۲۰۱۸." (۲۲)

یک بررسی شش ماهه نشان میدهد که میلیونها نفر در بریتانیا در کشمکش و جدال روزانه بر سر افزایش دستمزدها هستند که باید سریعتر از صورت حسابهای قیمت سوخت و کرایه خانه و گرمای خانه، افزایش پیدا کنند. گاردین، ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۶." (۲۳)

گاردین که در مورد وضع کارگران در شرکت "اسپورت دایرکت" از همان اوایل تحقیق کرده بود در گزارش کوتاهی چنین می نویسد:

"اسپورت دایرکت": شرکتی که زخمی است بر بیزنس بریتانیا .. که بطور وسیعی به خاطر شرایط کاری در انبارهای آن جانی که کارگران اخطار گرفته اند که اگر شش علامت سیاه یا شش وقفه در کار را در شش ماه دریافت کنند، اخراج

خواهند شد. این وقفه ها در کار بعنوان خلاف عبارتند از: "یک دوره از بیماری گزارش شده"، "اشتباهات"، زیاد و طولانی "رفتن به توالی در استراحتها"، "اتلاف وقت"، "طولانی صحبت کردن"، "اسب سواری"! (برای کارگر زیر حد اقل دستمزد) و بکار بردن تلفن موبایل در انبار". گاردین، ۲۰۱۵/۱۲/۱۱.

این روزنامه در گزارش دیگری در سال ۲۰۱۶ چنین میگوید: "تحقیق رسمی در مورد کوتاهی اسپورت دایرکت از پرداخت حداقل دستمزد ملی به کارگران انبار این شرکت، آغاز شده است. این خبر بعد از این میرسد که میلیاردر موسس آن، آقای مایک اشلی (Mike Ashley) در ماه ژوئن به (گروه) تحقیق پارلمانی گفت که آن شرکت با کوتاهی در پرداخت حداقل دستمزد به کارکنان انبار خود، قانون شکنی کرده است. (گاردین، ص اول، پنجشنبه، ژوئیه ۲۰۱۶) و برای این قانون شکنی، هیچ دادگاهی در انگستان نه او را جریمه کرد و نه حتی او را مجبور کرد که مابه التفاوت دستمزد پرداخت نشده را به کارگران پرداخت کند! گزارش در ادامه می نویسد: "یکی از کارگران مغازه شرکت اسپورت دایرکت گفت او به اداره مالیات در مورد عدم پرداخت حداقل دستمزد اطلاع داده است. گفت: "بارها اتفاق افتاده است بعد از اینکه به ما گفته اند ساعت خروج را به کارتهایمان بزنیم، بعد مجبورمان کرده اند که یک دو ساعت (دیگر) بدون مزد کار کنیم. (همانجا). ادامه میدهد: "کارهایی مانند تمیز کردن کف مغاره، تمیز کردن توالی و آشپزخانه را باید انجام دهید و سرانجام نوبت به کنترل امنیتی میرسد در حالیکه ما فی الحال کارتهای خروج خود را زده ایم و برای این کارها به ما چیزی پرداخت نکرده اند. این نه یک بار بلکه بارها اتفاق افتاده است." (همانجا).

"کارگر دیگری که از او سوال شد آیا این روتین است که از شما خواسته شود که بعد از اتمام هر شیفت، کار بی مزد انجام دهید، جواب داد: "احتمالا

(بعد از) هر شیفت لعنتی ای. " ... " یکی از کارگران این خرده فروشی گفت: "این عدم تعادل در رابطه بین کارکنان و مدیران در ناروشنی اتمام کار نیز انعکاس پیدا کرده است بویژه در موقع شیفتهای "بستن مغازه" آنجائی که از همه خواسته میشود کار شستن و تمیز کردن و جمع کردن اجناس از کف مغاره را نیز انجام دهند و آن وقتی است که مغازه بسته شده است. "ظاهرا به ما یک وقت معینی برای اتمام کار در جدول نوبت کار داده اند، اما به این هرگز عمل نمیکند و این ("پایان وقت کار") میتواند به کار کردن اضافی بیشتر از یک ساعت ختم شود. از سرپیچی از آن نگرانید، چرا که هر نوع خودداری از انجام این کارها به اخراج از کار منجر شود. همچنین روشن نیست که آیا برای هر دقیقه ای که ما اینجا کار میکنیم مزدی پرداخت خواهند کرد یا نه، چون در لیست حقوق ها صرفا یک مجموعه از ساعات کارها را درج میکنند." (همانجا)

"گزارش گاردین می افزاید: "از کارگران همچنین به ازاء هر دقیقه دیرآمدن پانزده دقیقه از دستمزد آنان کسر میشود، در حالیکه اگر آنها دیرتر دست از کار کشیده اند هیچ دستمزدی برای آن وقت اضافی به آنان پرداخت نشده است. می نویسد: "یک قرار داد استخدامی، روئیت شده بوسیله گاردین و صادر شده از طرف "اسپورت دایرکت" به یکی از کارگرهای یکی از فروشگاههای اسپورت دایرکت که کارش را اوایل امسال شروع کرده چنین میگوید: "اگر دیرتر کارت ورد به کارتان را بزنید، سیستم فی الفور ده دقیقه از مزد کارتان را کسر خواهد کرد". یکی از کارگران سابقه دار گفت که این سیاست سالهاست اعمال میشود." (همانجا)

نتیجه اعمال این سیاست به تعدادی از کارکنان (بین ۱۳ تا ۲۰ هزار نفر!) که تفاوت نرخی در حدود شش و نیم پوند از هفت و هفتاد

پنس برای هر ساعت است، بالقوه میلیونها پوند را برای این شرکت به حساب فقیرترین کارگران در بریتانیا، ذخیره میکند. (همانجا)

"مایک اشلی، مالک "میلیاردر اسپورت دایرکت، هفته گذشته گفت که کارکنان شرکت او حقوق ناچیزی میگیرند!" این گزارش میافزاید، برای "نگاهداشتن حرمت کارگران، این وضعیت بایستی بطور آشکاری وحشتناک باشد، وقتی قانون اجازه چنین کاری را میدهد. میافزاید، بیهوده است اگر اکنون بحران اخلاقی را در سرمایه داری بریتانیا انکار کرد. مساله فقط اولویت پول درآوردن از سرمایه گذاری نیست. بیماری از این عمیق تری وجود دارد که فرق بین تجارت و اخذی را ناممکن کرده است. (گاردین، نظام اخلاقی تجارت، ص ۲۴، دوشنبه ۱۳ ژوئن ۲۰۱۶) (۲۴). نویسنده فراموش کرده است که تجارت چیزی جز راهزنی و کلاه برداری و اخذی نبوده است.

"رانندگان آمازون برای حق استخدامی بهتر از جمله پرداخت ایام مریضی، پرداخت ایام تعطیلات و برخورداری از حداقل دستمزد، مبارزه میکنند. اتحادیه جی ام بی امروز اعلام خواهد کرد که علیه سه شرکت تحویل کالا که برای آمازون کار میکنند اقدام قانونی خواهد کرد و استدلال میکند که این شرکتها به نادرست این کارگران را در ردیف "Self-employed" (در استخدام خود) قرار داده اند. (گاردین، دوشنبه ۴ ژوئن ۲۰۱۸)" (۲۵)

آخرین خبر در مورد کولبران دوچرخه سوار دلیورو که وضعیت مشابهی با رانندگان آمازون دارند. "دوچرخه سواران دلیورو (Deliveroo) در پیشبرد خواست خود با دادگاه عالی (لندن) برای بدست آوردن حق شناسایی اتحادیه ای شکست خوردند. این دادگاه، تصمیم بررسی قضائی تهیه شده را به هدف فسخ تصمیم

قبلی که میگوید کارگران این شرکت "در استخدام خود هستند" رد کرده است. این بررسی قضائی، توسط اتحادیه کارگران مستقل بریتانیا به این دادگاه ارائه شده بود. مدیر دلیورو گفت که این قضاوت (قضاوت دادگاه عالی لندن) یک پیروزی برای کولبران دوچرخه سواری است که قاطعانه به ما گفتند که این انعطاف را که میتوان انتخاب کرد که چه وقت و کی آنها کار کنند، در استخدام خود بودن به آنان امکان میدهد، این دلیل اول آنها است برای کار کردن برای "Deliveroo". گاردین، پنج شنبه، ۶ دسامبر، (۲۰۱۸) (۲۶) این در حالی است که از هر ۱۰ نفر ۶ نفر از این کارگران از وضع خود شکایت دارند و گفته اند این ادعاها از طرف این شرکت غیرواقعی است و آنها در استخدام دائم هستند و باید همیشه سر کار حاضر باشند.

"- یک روز مریض شدن در شرکتهای تحویل محمولات از جمله آمازون که کارگران آنان آزاد و به اصلاح "در استخدام خود هستند"، میتواند برای رانندگان ۲۵۰ پوند تمام شود. (همانجا، گاردین)

- شرکت تاکسیرانی (Uber) که در بریتانیا روی ۴۰۰۰۰ راننده آزاد تکیه دارد، رانندگانی که از حقوق کاری خود مانند حداقل دستمزد، پرداخت روزهای بیماری، تعطیلات سالیانه و بازنشستگی محروم هستند. جین الیسون، مسئول خزانه داری گفت، شرایط استخدام در بریتانیا در واقعیت رابطه کاری تعیین میشود، نه بسادگی برحسب هر نوع تماسی. افراد را نمیتوان از حقوق استخدامی و حفاظتی بسادگی با عنوان کارگر آزاد یا خود صاحب کار و در استخدام خود بودن، اخراج کرد. روزنامه گاردین، جمعه ۲۰۱۶، ۲۱، ۱۰

استثمار شدید رانندگان شرکت اوبر را به جایی رسانده است که قرار است کمپانی رقیب خود در خاورمیانه (Careem) را با ۳ میلیارد و یک میلیون پوند بخرد.

چند روز پیش دادگاه عالی لندن خیلی ساده مشابه این کارگران را از رسیدن به حق و حقوق خود، محروم کرد! دولت محافظه کار در این مورد نیز به هدف کسب رای این کارگران در انتخابات آینده به دروغ پردازی همیشگی خود و دادن وعده و وعید توخالی گفت که در فکر صاحب حقوق شدن این کارگران است.

در پایان

پیکیتی در روزهای ظاهر شد که اعتراض به سرمایه و به نابرابری در آن در سطح وسیعی در جریان بود. او از آن اساسا به نفع سرمایه داری و دفاع از آن و همچنین به کمک جازو جنجالی که میدیای بورژوازی در تبلیغ کتاب او راه انداختند، به نفع خود استفاده کرد. خیلی ها تحت تاثیر این تبلیغات فکر میکردند که این کتاب در نقد سرمایه داری است. او با "اعتراض به نابرابری" وارد شد اما آن را به هدف توجیه این نابرابری، به کار برد. او از درآمد ۶۰ یا ۷۰ درصدی سرمایه داران از تولید سالیانه حرف زد اما آن را در فرمول بی خاصیتی به نام "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد" برای سرمایه داران و سرمایه داری توجیه کرد. "گناه" ادامه نابرابری در سرمایه داری را نیز تحت نام "بازگشت" سرمایه داری به "سرمایه داری پدرسالارانه" و ظهور مدیران بالا انداخت. بدین ترتیب از سرمایه داری به عنوان مسبب فقر و فلاکت و کلیه مصائبی که بر طبقه کارگر و بر بشریت و بر جامعه تحمیل کرده است و تحمیل میکند، سلب مسئولیت و آن را تبرئه کرد. پیشنهاد پیکیتی در مورد "مالیات بندی بر ثروت و سرمایه" با همکاری دول بورواژی غرب، درست در روزهای که پیکیتی در این مورد توهم پراکنی میکرد که آنها کاهش میلیاردها دلار یا یورو از مالیات سرمایه داران را اعلام و به آن "افتخار" میکردند، کذائی

تر و توهم آمیز تر از آن بود که حتی خود پیکیتی نیز به آن باور داشته باشد. واقعیت زمخت سرمایه داری و مصائب و مشقات هر روزه آن بر طبقه کارگر و بر جامعه عیان تر از هر نوع توجیه عوامانه و عوام فریبانه پیکیتی که بخشی از آگاهی این طبقه و جامعه را ساخته است، پیکیتی و کتاب او را، علیرغم تبلیغات وسیع رسانه ها و میدیای بورژوازی، خیلی زود به بایگانی و فراموشی سپرد.

پایان

۲۶ مارس ۲۰۱۹

• - - - - -

زیر نویسہا:

1-23 October 2008 The Guardian – not the death of capitalism, but the birth of new order.

2-Described the economic model that has dominated the world for a generation at a cost of endemic instability, rampant inequality and environmental devastation. Washington, New Orleans, ... New York socially compare with Nairobi , Kenya and Ivory and Abidjan . New York Times 26 October 2008: Worker are losing their jobs by tens of thousands.

3- Economist: in past 25 years of market liberalisation, hundreds of millions of people have been lifted out of absolute poverty and speculated that it is decade my see fastest growth of income per head in history.

4- The Times warned its readers on Tuesday over a portrait of Karl Marx while recession kicks in the ideologues of capitalism.

5- When the rate of return of capital exceeds the rate of growth of output and income, as did in nineteenth century and seems quite likely to do again in the twenty- first, capitalism automatically generates arbitrary and unsustainable inequalities that radically undermine the meritocratic values on which democratic societies are based. P1 ,introduction , second paragraph.

6- all reason that my book is relatively long is that I try to offer a relatively detailed, multidimensional history of capital and its metamorphosis.

Piketty , Journal of Economic Perspectives, no 1

7- My book is primarily about the history of the distribution of

income and wealth.

8- It is an incontrovertible historical reality that r was indeed greater than g over a long period of time. Piketty, Page 353.

9- the primary reason for hyper concentration of wealth in traditional agrarian societies and to a large extent in all societies prior to World War 1.....is that low – growth societies in which the rate of return of capital was markedly and durably higher than the rate of growth. Page 351.

10-the way in which I perceive the relationship between $r > g$ and wealth inequality is often not well-captured in the discussion that has surrounded my book—even in discussions by research economists. In this essay, I will return to some of the themes of my book and seek to clarify and refocus the discussion concerning those themes. For example, I do not view $r > g$ as the only or even the primary tool for considering changes in income and wealth in the 20th century, or for forecasting the path of income and wealth inequality in the 21st century. Institutional changes and political shocks—which can be viewed as largely endogenous to the inequality and development process itself—played a major role in the past and will probably continue to do so in the future. In addition, I certainly do not believe that $r > g$ is a useful tool for the discussion of rising inequality of labour income: other mechanism and policies are much more relevant here, for example, the supply and demand of skills and education. -Journal of Economic Perspectives—Volume 29, Number 1 . —Winter 2015.

11-I can now present the first fundamental law of capitalism...
 $a=r \times b$ the formula is a pure accounting identity. It can be applied to all societies in all periods of history by definitionnot for

12- This splitting of the total social capital into many individual capitals or the repulsion of its fraction one after another, is counteracted by their attraction. This last does not mean that simple concentration of the means of production and of the command over labour, which is identical with accumulation. It is concentration of capitals already formed, destruction of individual independence, expropriation of capitalist by capitalist, transformation of many small into few large capitals. This process differs from the former in this, that it only pre-supposes a change in the distribution of capital already to hand, and functioning, its field of action is therefore not limited by the absolute growth of social wealth, by the absolute limits of accumulation. Capital grows in one hand to a huge mass in single hand, because it has in another place been lost by many. Marx, capital page 586

13 - The book has often been presented as a twenty-first century substitute for Karl Marx's nineteenth century work of the same title. Piketty actually denies this was his intention, which is just as well since his is not a book about capital at all. It does not tell us why the crash of 2008 occurred and why it is taking so long for so many people to get out from under the dual burdens of prolonged unemployment and millions of houses lost to foreclosure. It does not help us understand why growth is currently so sluggish in the US as opposed to China and why Europe is locked down in a politics of austerity and an economy of stagnation.

14-Briefly, the shocks that buffed the economy in the period 1914-1945- World War1,the bolshovik Revolution of 1917,the Great Depression, World WarII,and the consequent advent of new regulatory and tax policies along with control on capital-reduced capital's share of income.to historically low levels in

the 1950s. very soon , however, capital began to reconstitute itself. The growth of capital's share accelerated with the victories of Margaret Thatcher in England and Ronald Reagan in the United States in 1980, marking the beginning of a conservative revolution.

15- Harrods keeps up to 75% of service charges, Union claims. 1.6 m of the highest paid director at Harrods, thought to be the managing director, Michel Ward, according to accounts at Companies House. The trade union representing Harrods waiters of the kitchen staff claims the Qatar owner of the upmarket London department store keeps up to 75% of the service charge, which says reduce the pay of staff by up to 5.000 a year. 16 company – run cafes and restaurants is shared among 483 kitchen and waiting staff. The Guardian. Thursday, 1 December 2016.

16- The Guardian Thursday 23 August 2018, UN expert to examine impact of austerity on extreme poverty in UK the government said household incomes never been higher and there are one million people living in absolute poverty than 2010 Kartik Raj an HRW RESEARCHER, said: there is a lot of hunger that goes under the radar, ranging from parents skipping meals, kids showing up to school hungry and schools and families relying on low- cost, redistributed surplus food to make ends meet

17 -the Working class- children are paying for the financial crisis

This is an article from a young man Owen Jones. The article is about the student's majority of them Working – class children who need “Special Care”. According the article they are about one million and 200000 in UK, but the conservative government of the UK covers 340000 of them. The rest are deprived of Special care.

18- almost one in four workers on the national living wage are paid less than minimum wage it should be, with more women than men hit by unemployment, last April minimum wage rose to £7.8pence which is still lower than other European countries. The Guardian 28 November 2018.

19- Senior judges could be awarded an annual pay rise of almost £60,000, it means 32% pay increase. a proposal that has prompted anger among other public sector workers. the rise would see their pay jump from £181,500 a year to £ 240,000 – an increase of more than £1,100 a week. The pay rise for public services in almost 10 years includes 2.9% for the armed forces , teachers were in line to get 3.5% while junior doctors, specialists doctors, GP doctors and dentists were allocated at least 2%. For the majority of the public workers 1% according TUC.

20- Deliveroo said yesterday's judgment was "a victory for riders who have consistently told us the flexibility to choose when and where they work, which comes with self-employment, is that number one reason for riding with Deliveroo"

21- Deliveroo riders have lost a high court battle to gain union recognition, in a blow to gig campaigners. The courts ruling dismissed a judicial review that had aimed to overturn an earlier ruling saying the delivery firms workers were self-employed. The judicial review was brought by the Independent Workers Union of Great Britain (IWGB) in November 2017.

22- Sports Direct. The official investigation into Sports Direct's failure to pay its warehouse workers the national minimum wage.. the news comes after the chain's billionaire founder, Mike Ashley told to parliamentary inquiry in June that company had broken the law by failing to pay warehouse staff the minimum

wage .Guardian, front page, Thursday,July,2016

One of Sports Direct shopworker who said he has reported the HMRC for not paying the minimum wage, said:” there have been times when they tell us to clock out and then we have to work for an hour or two without pay”.

“You do tasks like cleaning the floor, cleaning the toilet and kitchen and lastly the security check, but we have already clocked out so we were not getting paid. This happened not one time but multiple times”

Another worker, who was asked if it was routine to be required to work unpaid after a shift had finished, replied:” Probably every bloody shifts” A current retail employee said:” this imbalance in the relationship between staff and managers is also reflected in the lack of certainty in finishing time, particularly during ‘closedown’ shifts where everyone is required to tidy, clean and stock up the shopfloor once it is shut.”

“While we may be given a certain finish time on rotas, this is never adhered to and can end up working for over an hour after this time. You fear that any refusal to do may lead to being sacked. It is unclear as to whether we are paid for every minute worked here, as payslips merely state a block of hours.”

Workers were also docked 15 minutes of pay for being one minute late, while if they worked late they were not paid for the extra time.

The practices contributed to many staff being paid an effective rate of about 6.50 pound an hour of 6.70 pound, which potentially saved the firm millions of pounds a year at the expence of some of the poorest workers in the UK.

An employment contract, seen by the Guardian and issued to Sports Direct shopworker starting his role earlier this year states: "If you scan into work late. The system will automatically deduct 10 minutes from day's working time." Former workers also said this practice been in place for years.

... Mike Ashley, Sport Direct's billionaire owner, last week concerned that employees of his company received too little.

for the dignity of workers that should be obviously appalling, regardless of what the law allows. Guardian, business ethics, page 24, Monday 13 June 2016.

It is pointless to deny now that there is an ethical crisis in British capitalism. The issue is not just the primacy of cash extraction over investment. There is a deeper malaise that has blurred the distinction between enterprise and racketeering.

Sports Direct: the firm that is a scar on British business. Guardian, Friday, 11.12.2015. .. which has been widely criticised for conditions in its warehouse where workers are warned they will be sacked if they receive six black marks- or "strikes"- over a six month period . Strike offences include a "a period of reported sickness "; "errors"; excessive/long toilet breaks"; "time wasting"; excessive chatting" ; "horseplay"! and "using a mobile phone in the warehouse"

23- Deliveroo riders have lost a high court battle to gain union recognition, in a blow to gig campaigners . The courts ruling dismissed a judicial review that had aimed to overturn an earlier ruling saying the delivery firms workers were self-employed. The judicial review was brought by the Independent Workers' Union of Great Britain (IWGB) in November 2017.

I can now present the first fundamental law of capitalism...
 $a=r \times b$ the formula is a pure accounting identity. It can be applied to all societies in all periods of history by definition... The rate of return of capital is a central concept in many economic theories, Marxist analysis emphasizes the falling rate of profit-a historical prediction that turned out to be quite wrong... In any case, the rate of return on capital measures the yield on capital over the course of a year regardless profits, rents, interest.. expressed as a percentage of the value of capital invested. It is therefore a broader notion than the rate of profit and much broader than the rate of interest while incorporating both. Page 53

25- for example, take a firm that uses capital valued 5 million euros (including offices, infrastructure, machine etc) to produce 1 million euros worth of goods annually, which 600000 euros going to pay workers and 400000 euros in profits. the capital/income ratio of this company is b (its capital is equivalent to five years of output), the capital share is 40 percent s , and rate of return on capital is $r=8$ percent. Page 54

imagine another company that uses less capital (3 million euros) to produce the same output (1 million euros), but using more labour (700000 euros in wages, 300000 in profits) .. and return of capital $r=10$ percent. The second firm is less capital income intensive than the first, but it is more profitable (the rate of return on its capital is significantly higher) page 55

26- The book has often been presented as a twenty-first century substitute for Karl Marx's nineteenth century work of the same title. Piketty actually denies this was his intention, which is just as well since his is not a book about capital at all. It does not tell us

why the crash of 2008 occurred and why it is taking so long for so many people to get out from under the dual burdens of prolonged unemployment and millions of houses lost to foreclosure. It does not help us understand why growth is currently so sluggish in the US as opposed to China and why Europe is locked down in a politics of austerity and an economy of stagnation.

27- Correctly, the marginal productivity of capital is defined by the value of the additional production due to one additional unit of capital, page 213

28-Back to the Marx and the Falling Rate of Profit

As I come to the end of this examination of the historical of the capital/income ratioit is worth pointing out the relation between my conclusions and theses of Karl Marx. For Marx, the central mechanism by which “the bourgeoisie digs its own grave” corresponded to what I referred to in the Introduction as “the principle of infinite accumulation”: capitalists accumulate ever increasing quantities of capital ,which ultimately leads inexorably to falling the rate of profit(i,e, return on capital) and eventually to their own downfall.

29-Marx did not used mathematic models, and his pose was not always limpid, so it is difficult to be sure what he had in his mind. One logically consistent way is interpreting his thought is to consider the $b=s/g$ in the special case where the growth rate g is zero or very close to zero. ..In Marx’s mind asthe very idea of structural growth was not clearly identified or formulated. In those days, the implicit hypothesis was that growth of production output, and especially of manufacturing output, was explained mainly by the accumulation of industrial capital. In other words, output increased solely because of every worker

backed by more machinery and equipment and not because productivity as such (for a given quantity of labor and capital) increased. Today we know that long-term structural growth is possible only because of productivity growth. But this was not obvious in Marx's time, owing to lack of historical perspective and good data.

Where there is no structural growth, and the productivity and population growth rate g is zero, we run up against logical contradiction very close to what Marx described

The problem is that despite these important intuitions, Marx In particular, did not try to find out whether high capital intensity that he observed in account books of certain factories was representative of the British economy..... Marx seems to have missed entirely the work on national accounting that was developing around him, and this is all the more unfortunate in that it would have enabled him to clarify his explanatory model.

To sum up: modern growth, which is based on the growth of productivity and the diffusion of knowledge, has made it possible to avoid the apocalypse predicted by Marx and to balance the process of capital accumulation



بحث رابطه ویژه سرمایه با کار، قلمروهای ممنوعه اقتصاد دانان بورژوا
از جمله بویژه پیکیتی است در کتابش. مشکل آنها معرفتی نیست که گویا
از منشاء سود و ثروت بورژوازی بی اطلاعند. "علم" اقتصاد بورژوازی که
کارش کتمان منشاء سود و ثروت بورژوازی از طبقه کارگر است به آنها
میآموزد که چگونه اقتصاد سیاسی را از دید سرمایه دار بعنوان مجموعه ای
از پول و کار و ابزار تولید، آنچه که سرمایه دار روزانه با آن سرو کار دارد،
تحلیل کنند تا منشاء سود و ثروت بورژوازی را که چیزی جز استثمار طبقه
کارگر نیست از این طبقه کتمان کنند....